



# نفحات فضل

آثار مقدّسه بهائی

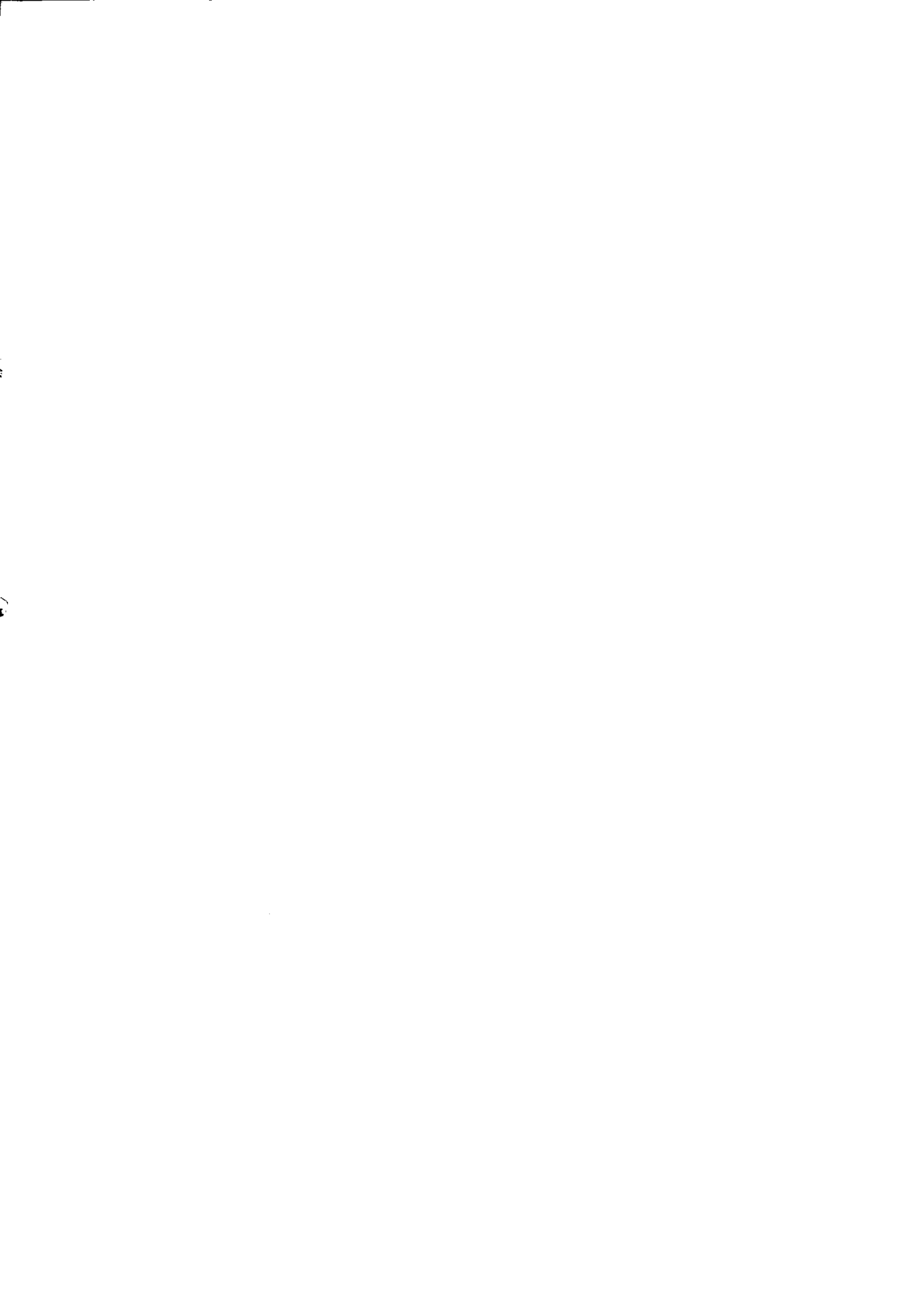
۴

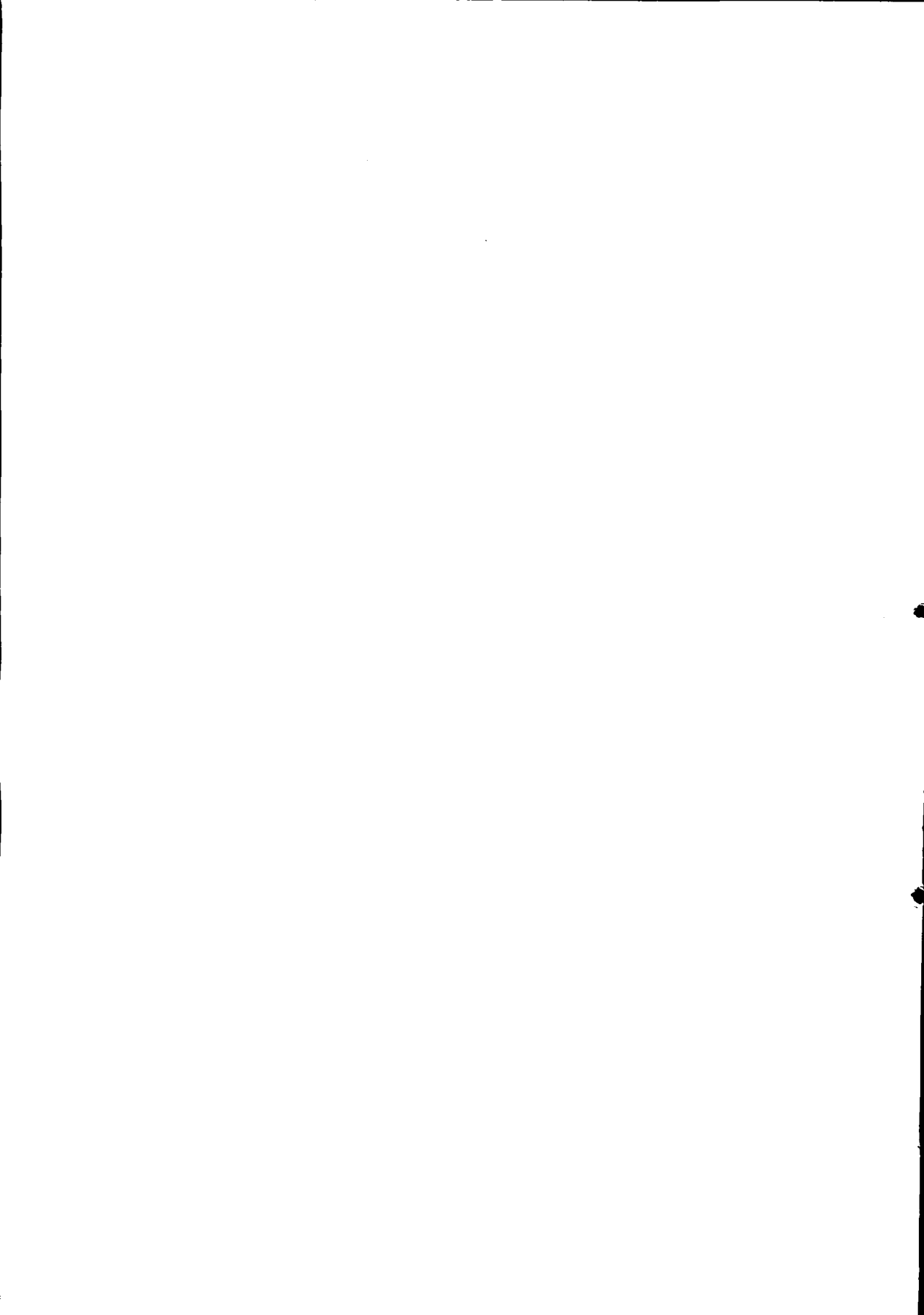
کلمات مبارکه مکنونه

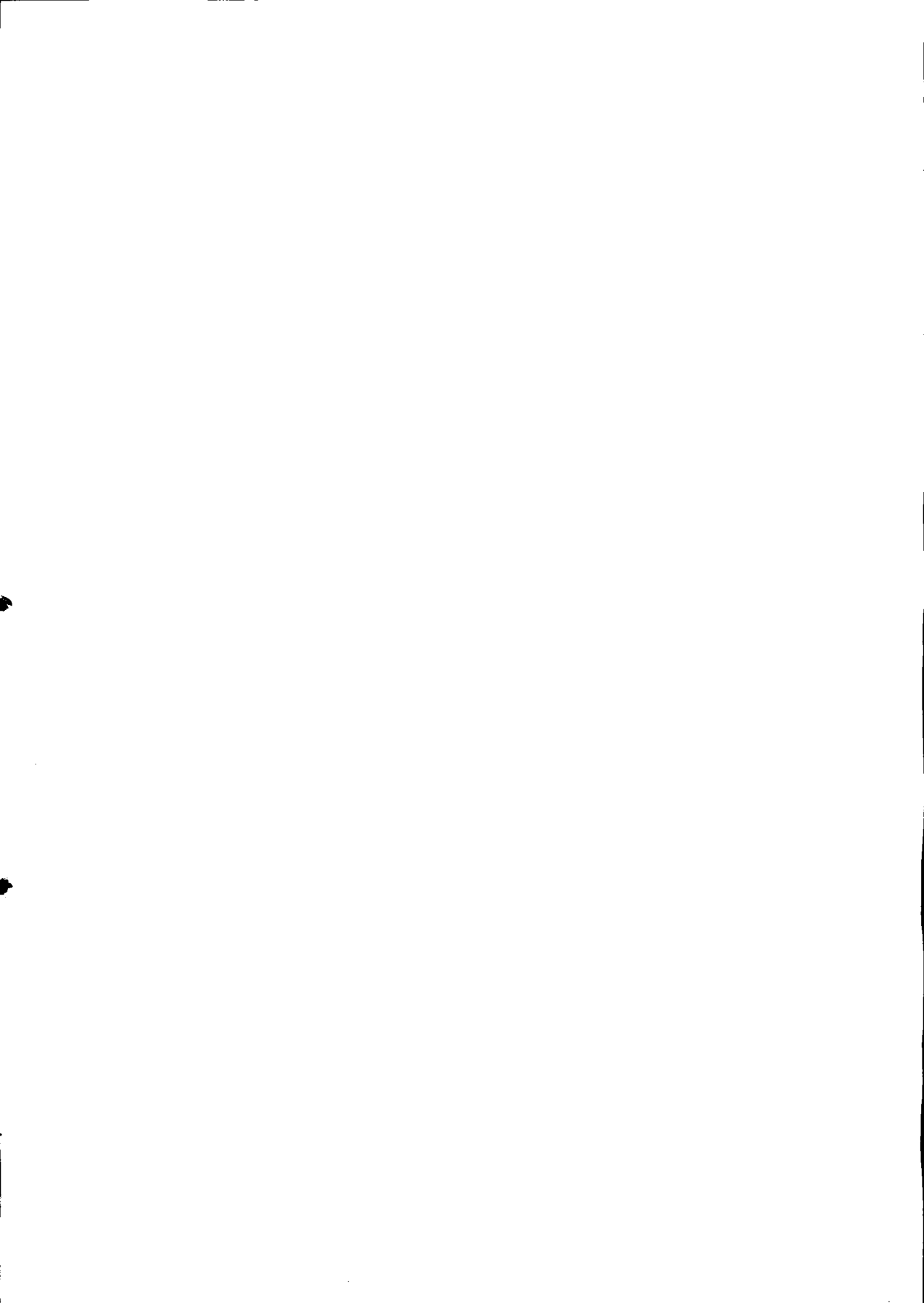
۱۵۱ بدیع - ۱۹۹۴ میلادی

مؤسسه معارف بهائی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada







## کلمات مکنونه فارسی و عربی

با سپاس فراوان به درگاه جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> چهارمین مجموعه آثار مقدسه بهائی «نفعات فضل» را به یاران عزیز و ارجمند فارسی زبان هدیه میکنیم.

این مجموعه که برای صحیح خواندن و فراگیری کلمات مبارکه مکنونه تهیه گردیده مشتمل بر یک نوار صوتی با قرائت و اعراب صحیح و یک جزوه از متن بیان مبارک با معانی لغات و مضمون قسمت های عربی آن است.

البته بر دوستان عزیز پوشیده نیست که ترجمه آثار مبارکه از عربی به فارسی بمنظور آن که از ترجمه بجای اصل استفاده شود جائز نیست زیرا در حقیقت زبان نزولی آثار مبارکه مجموع این دو زبان است که بصورت و روشی بدیع نازل شده و فی الحقیقه آنچه که بزبان عربی نازل شده بصورت و کیفیتی است که هر فارسی زبان که با ادبیات زبان فارسی آشنا باشد براحتی آن را خواهد فهمید. با اینهمه بمنظور آنکه مطالب عربی این اثر فخیم بهتر فهمیده شود مضمون قسمتهای عربی بیانات مبارکه نیز در این جزوه درج گردیده است تا دوستان عزیز بتوانند با کمک کتابچه لغت نامه که در قسمت اخیر این جزوه نوشته شده معانی دقیق همه قسمتهای این سفر کریم را فرا گیرند.

ضمناً بمنظور انتشار متن دقیق و صحیح ، این جزوه با نسخ قابل اعتماد تطبیق گردیده و ترتیب قسمتهای مختلف و

معانی جملات و کلمات با توجه به ترجمه‌ای که بوسیله حضرت  
ولیّ امرالله از این اثر فخیم انجام یافته درج شده و قسمتهای  
عربی با معاضدت جناب دکتر پرویز روحانی اِعراب گردیده است.  
مؤسسه معارف بهائی

## بازتابی از کلمات مکنونه

در این اثر زیبا ادیان جهانی یکدیگر میرسند و به آثشی از عشق درهم میگدازند.

«هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْعِزَّةِ لِبَلْسَانَ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِ وَ إِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَ أَمَّصْنَاهُ قَيْصَ الْاِخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى الْأَجْبَارِ ... »

در دنیای اختصارات، هیچ کوتاه سخنی بیای این اثر مبارک نمی رسد و هیچ قلمی نتوانسته است اثری کوتاه و اینچنین مختصر و در عین حال جامع بوجود آورد. طی کمتر از هشتاد قطعه کلمات قصاره جوهر حیاتی ادیان جهانی جمع آوری شده است.

این اثر با تمام ایجاز حالت خلاصه ندارد و از شباهت به آثار انتزاعی بدور است و برش و تازگی و قدرت یک اثر بدیع را دارا است. مشحون از تخیل است و پر از افکار بدیعه و از حرکت و هیجان نباض است. حتی در ترجمه آن نیز انسان قدرت و شکوه بیان و جلال کلام را احساس میکند و از روش و فصاحت گفتار در شگفت میماند. اسلوبی دارد که گرما و لطافت عشقی

ملکوتی را در کمال عظمت و علو القاء میکند.

تعالیم الهیه، در این کتاب، گونی بر بالهای روحانیتی قوی سوار است. با اولین بیان خواننده را به آسمانها میبرد و آنگاه که از مسائل روزمره و زندگی هر روزه سخن میگوید، دیدعالی و آینده نگری را سدّ نمی کند و در غایت جمال وظیفه انسان را در اشتغال به کار و تأمین مخارج زندگی خود و خویشان بخاطر عشق خدا و محبت محبوب گوشزد مینماید.

تصویری که از انسان و طبیعت بشری میدهد با شکوه و متعالی است. اگر انسان بظاهر «خاک متحرک» و «سایه نابود» است در عین حال «فرزند عمّاء» و «جوهر غیب» است و «مؤانس عرش» معبود عالمیان. جهان آفرینش بخاطر او بوجود آمده است. منظور از همه آموزش های مذهبی آنست که او را شایسته عشق خداوند سازد و «قابل بخششهای غیبی» او گرداند.

کلمات مکنونه یک نغمه عشق است. زمینه آن داستان عشقی کهن از قرن های دور است. عشق خدا و بشر، عشق خالق و مخلوق. تم آن وفای خدا است و بی وفائی انسان. قصه محبوب بی همتائی است که آفریدگان را از خود جدا میسازد، تا بقدرت ودیعه ای روحانی که در آنها دمیده است به میل خویش راه وصال را بیابند و بیابند و به بهشت وصل و خانه ابدی خود رسند. گرچه آفریده ها سرگرم ساخته های خود میشوند و لکن محبوب یکتا در جستجوی آنان خستگی ناپذیر است. آنان را فراموش نمی کند. بازشان میخواند تا مگر از دروازه های گشوده بگذرند و به بهشت



اندرون آیند.

آخرین پرده این نمایش ناتمام است، خدا می‌خواهد و چون «دعوتش تمام» و «حجتش کامل» شد بانتظار جواب میماند. با شکیبائی کامل در انتظار می‌نشیند.

عشق علت آفرینش است، هم آغاز است هم انتها و هم تمامی راه. خداوند خدا گنجی نهانی بود، محبت انسان را در خود دید او را از «عدم محض» به هستی آورد، بر او «مثال» خود را القاء کرد و جمال خود را انشاء فرمود. جدا از خدا انسان هیچ ندارد و هیچ است. با او همه چیز است و همه چیز دارد. خدا تمامی «ذرات ممکنات» و «حقایق کائنات» را به «تربیت» او گماشته است. او «مُلک» خدا است، فنا نپذیرد. «نور» خدا است خاموشی نگیرد. «جلال» خدا است از رونق نیفتد و «قمیص» خدا است کهنه نشود.

او را از «گِل عشق» و «جوهر دانش» غنی و والا آفریده است، او «مصباح» خداوند است و «نور الانوار» در اوست. قلعه خدا است و عشق خدا در او است. «قلبش» خانه محبوب است و «روحش» «منظر» مقصود.

آیا روح خود را پاک خواهد ساخت تا جلوه محبوب را در آن مشاهده کند و عهد دیرین ربّانی را و امر طلعت صمدانی را بیاد آرد؟ اگر فقط در درون خود بنگرد خدای را «قائم و قیوم» و «قادر و متعالی» در خود خواهد یافت.

افسوس، در جدائی غرور آمیزش، انسان فراموش کرده است

که از کجا آمده و به کجا روان است. از «معشوق حقیقی» گذشته است و «به خیال شیطانی» دل محکم بسته. «خانه او را» به «غیر دوست» و حتی به «دشمن او» سپرده است. در «زندان نفس» در بند است و از «مرگ» که میتواند «بشارت» وصل باشد در هراس است. از «شراب باقی قدس» الهی به «ماء کثیف نبید» قانع شده، «مُلک باقی» را به «انزالی» از دست میدهد و «شاهنشهی فردوس» را به «شهوئی» از کف مینهد.

«سیف عصیان» و غرور «شجره امید» او را بریده و در کمال راحت و رضا در ارض ظنون و اوهام بسر میبرد. دیگر حقیقت را از وهم باز نمی‌شناسد و خطا را از صواب، حتی اگر عریان در پیش دیدگانش قرار یابد، نمی‌داند.

گرچه در محضر «اسم ابهی» ایستاده و مظهر جلال که دائماً در جستجویش بوده است در غایت جمال ظاهر و هویدا است و قادر متعال در کمال استجلال مقابل او است، او را نمی‌بیند، کور است. صدایش را نمی‌شنود، کر است. دیدگانش طلعت محبوب را نمی‌بیند گویا «چشمش به جمال دوست» نمی‌افتد و دستش به «دامن یار» نمی‌رسد. و گرچه «صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق» و «صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر» ولکن «گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد».

حضرت معبود «قلب» را خانه خود انتخاب فرمود و انسان «دشمن او را در خانه او راه داده و دوست او را از خود رانده است» و خدا «در زمین خود» بیگانه است و بی‌خانه، سهل است،

هزار درد و رنج بر او هموار میشود.

«حمامه قدسی» در چنگ «جفدان» گرفتار است و «شمع باقی» را «اریاح فانی احاطه نموده» و «جمال غلام روحانی» را «غبار تیره ظلمانی» مستور نموده. «سلطان سلاطین عشق» در دست «رعایای ظلم مظلوم» و «جمیع اهل سرادق ابهی» و ملا اعلیٰ نوحه و ندبه مینمایند» و «انسان» «در کمال راحت در ارض غفلت» اقامت نموده و «خود را هم از دوستان خالص» محسوب داشته است.

خداوند عشق و محبت، از ره لطف و عنایت، او را تنها نمی‌گذارد و «مشفقانه» ولی سرسختانه انداز میفرماید. از «فراش غفلت» او را به فضای قدس همت و شجاعت میخواند. از او وفا و ایمان میخواهد، تا در «سبیل دوست مشی» نماید، بخدمتش قیام کند، بحسن امن و امان وارد شود، در بلا بدرخشد و در فنا بقا جوید و به عشق محبوب برافروزد.

«نصایح مشفقانه» پی در پی میرسد. راه راست خداوند با قدرت و قاطعیت به عشاق روی جانان نمایان میشود. خطرات بیشمار راه وصال گوشزد میگردد و در عین حال موقفیت «عاشق صادق» تضمین میگردد. چه که «عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق». هرگز کسی در سفر عشق به مقصود نرسد مگر به «انقطاع صرف» از ما سوی الله و توجه کامل و تمرکز بحت در طی طریق. اگر «جمال او» خواهد باید «از غیر جمال او» کور شود و اگر «لحن و صوت ملیحش» را آرزو کند، باید از

«استماع کلام غیر او» کر گردد و اگر «از علم او» «نصیب» خواهد، باید از «سوی علم» او «جاهل» شود. اگر عشق خدا را خواهد باید از خود بگذرد و اگر «رضای» او را طلبد، باید «رضای نفس» را فراموش کند و چنان در طلب خالص شود که جام شیرین شهادت را بتمام وجود آرزو کند.

دنیا هزار دام فریب دارد، تا انسان را از خدا بی خبر سازد. رشک، حسد، حرص و آز، غرور، کسالت، جاه طلبی، عادت به غیبت و نسبت دادن به دیگران آنچه را بخود نمی‌پسندیم. خداوند خدا ما را به احتراز از همه این عادات نکوهیده و دامهای فریبنده امر می‌فرماید.

به عشق و محبت میخواند و در همه حال ناظر بانصاف میخواند. «أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ» نزد او «انصاف» است و میگوید به حساب نفس خود برسیم قبل از آنکه رسول موت در رسد و فرصت از دست رود و به حساب خوانده شویم.

او ما را به «گنجهای نهان» که از برای وفاداران مخزون است وعده میدهد و باین ترتیب ما را از میوه‌های بهشتی که بر شجر ابهی<sup>۱</sup> برایمان مقدر است یاد می‌آورد و از آسایش باقی و حیات روحانی که در فردوس ابدی مقرر است سخن میگوید.

«ملیح است نشاط مستی» اگر «ساغر معانی از ید غلام الهی» بیاشامی و «نیکو بساطی است بساط باقی» اگر «از مُلک فانی برتر خرامی». بلی «سلطنت باقی» و «عیش ابدی» وصال محبوب و تجلی جمال مقصود در غایت کمال در انفس انسانی و

درخشش جاودانی در انتظار ما است، اگر از «مُلک فانی» برتر خرامیم.  
حال در این یوم مبارک و قرن افخم اعظم ابهی، پاداشی  
اکبر و اجری بیشتر از برای نوع بشر آماده و مهیا است. «نعمت  
تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد». در «فضای  
قدس، قربِ رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته» هرکس که به آن  
مقام در آید «حقایق اسرار عشق را از شقایقش» جوید و «جمع  
حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش» یابد.

حتی در این روز مبارک و یوم ابهی نیز تمام نعم الهی  
مکشوف نیست، و جمال باقی باتمّ جلال ظاهر نگشته و حقایق  
الهیّه بتمام بیان نشده است زیرا «ندا از ممکن قرب رسید: زیاده بر  
این جائز نه». آنچه از عالم و عالمیان از ژرف دریای رحمت  
مبذول گشته بقدر ادراک ناس و تحمّل عباد است. حقیقت غیب  
هویه در کنائز سرّ صمدانیه باقی مانده است تا اهل جهان و  
بندگان حضرت رحمان از عظمت آن به هراس نیفتند و منصعق  
نگردند.

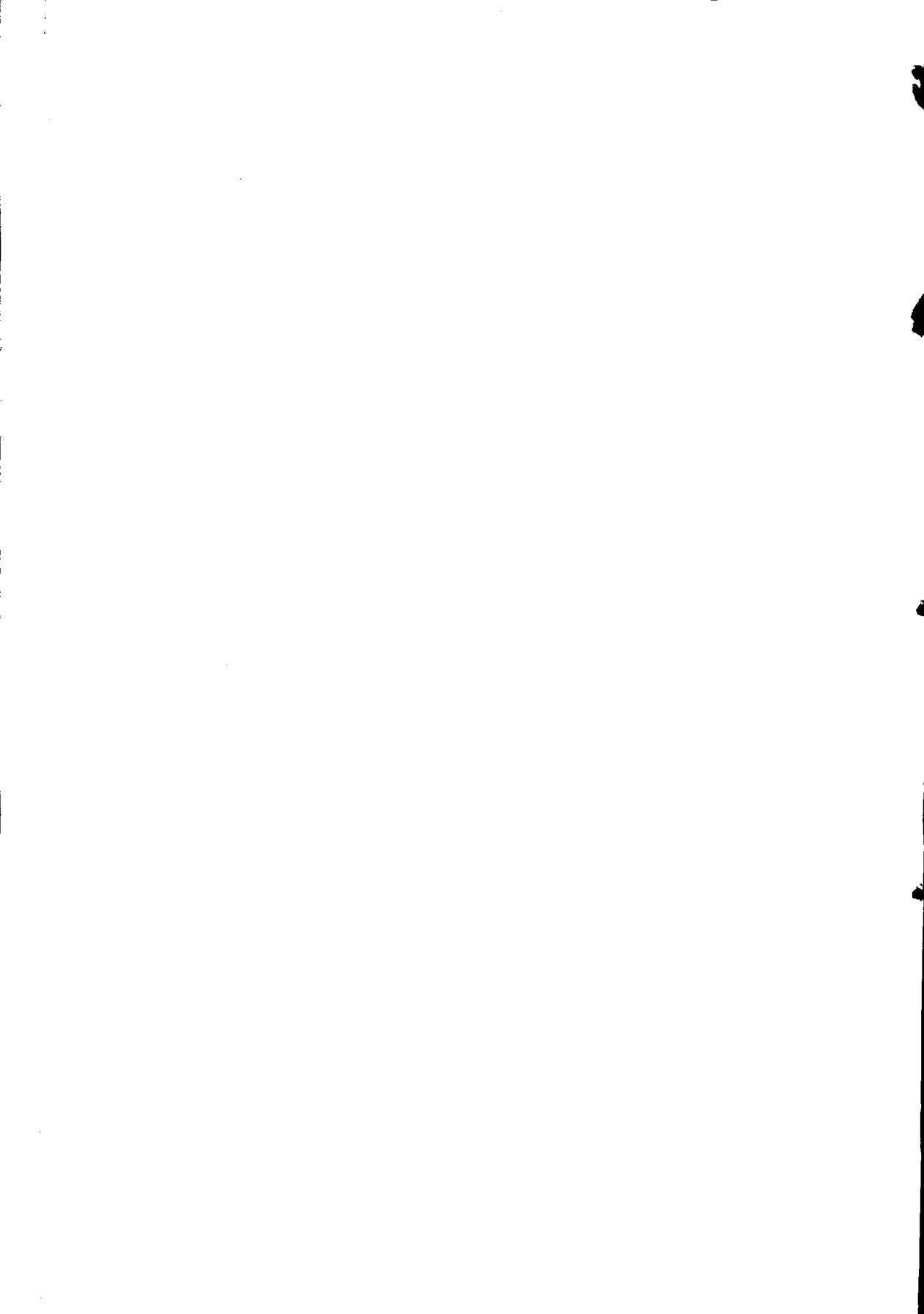
چقدر مایه تأسف است و جای تعجب، که گرمای ملکوتی  
آن دل پاک و وسعت آسمانی آن فکر نابناک که این اثر ربّانی را  
بوجود آورد، در مشرق زمین موجب اشتعال نار حسد و بغضاء،  
دشمنان شد و جز نفرت و بدخواهی علماء، دین و عامه ناس را  
برای آن طلعت محبوب بارمغان نیاورد. در حالی که حضرتش در  
خانواده ای از محترمان و اشراف قدیمی بسیار ثروتمند ایران متولّد  
شد، در اثر حسادت و شقاوت «جهلای معروف به علم» از هستی

ساقط شد و مآلاً به حبس ابد در قلعهٔ عگا محکوم گردید. قلعه‌ای که منفای مجرمان و جانیان مملکت عثمانیان بود و چنان در ردانت هوا و نتانت آب معروف بود که میگفتند: «اگر مرغی بر آسمان عگا پرواز نماید از عفونت هوا خواهد مرد و بر زمین خواهد افتاد».

باز جای شگفتی است که این قطعات زیبا که لحن مناجاتی ملکوتی دارد و در سبکی بسیار والا از گفتار، با عمقی یکتا و بی‌همتا نازل گشته، نظر خاورشناسان انگلیسی زبان را جلب ننموده و قریب هفتاد سال در عرصهٔ فرهنگ و شریعت مغرب زمین ناشناس مانده است.

(این نوشته نخستین بار بزبان انگلیسی در جلد سوم

کتاب عالم بهائی منتشر شده است)

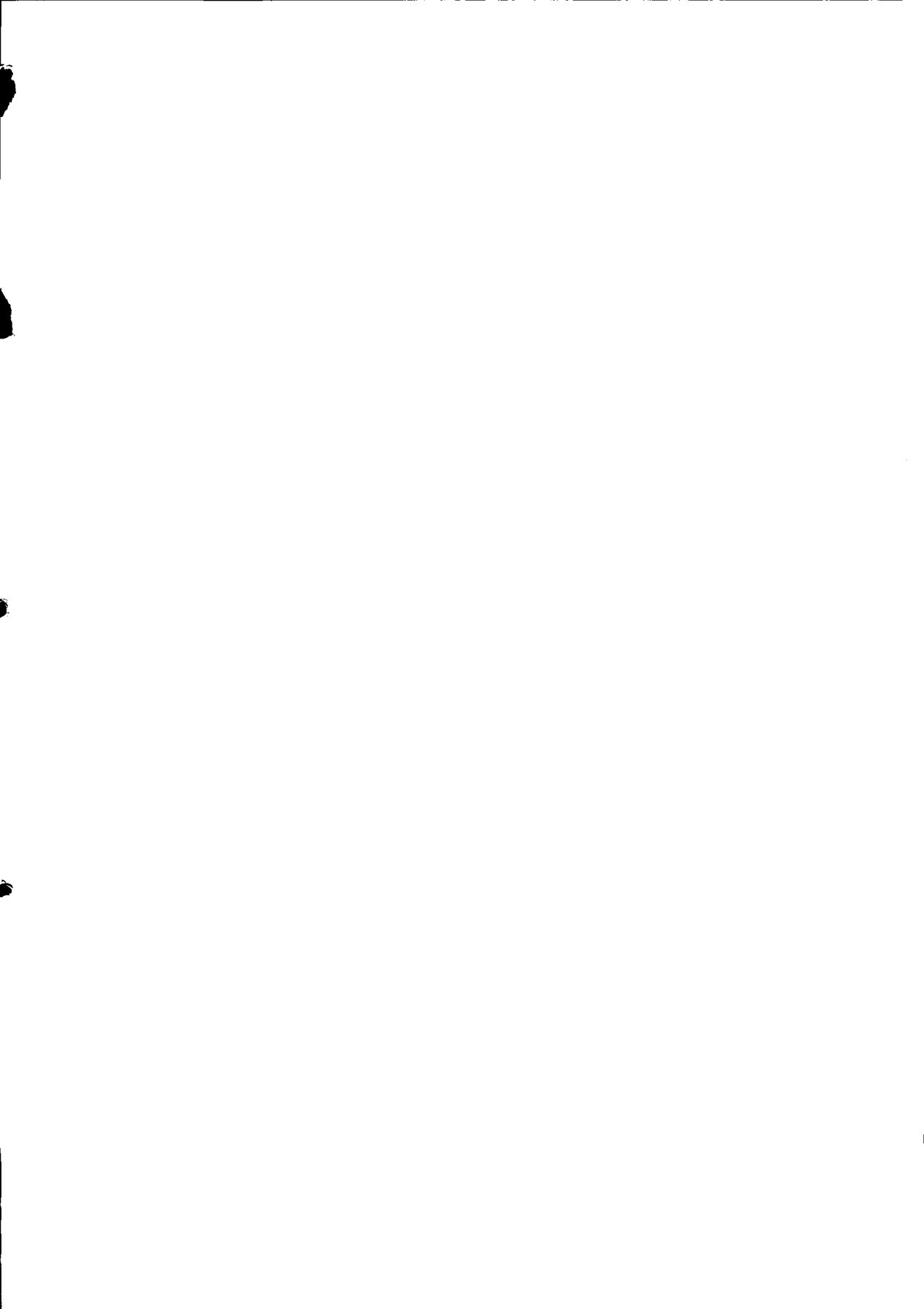






## کلمات مکنونه

این کلمات مکنونه و لئالی مخزونه که از قلم حضرت بهاء الله  
صادر در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری نازل شده  
عبدالبهاء عباس



## هُوَ الْبَهِيُّ الْآبَهُيُّ

هَذَا مَا نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ يَلْسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ  
مِنْ قَبْلِ وَ إِنَّا أَخَذْنَا جَواهِرَهُ وَ أَقْمَصْنَاهُ قَيْمِصَ الْإِخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى  
الْأَخْبَارِ لِئُوفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ يُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ لِيَكُونَنَّ  
بِجَوْهَرِ التَّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ. (١)

## يَا أَبْنَ الرُّوحِ

فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ آمَلِكُ قَلْباً حَيْدُ حَسَناً مُنِيراً لِيَمْلِكَ مَلَكاً دَائِماً  
بِقَابِ أَرْلاً قَدِيماً. (٢)

## يَا أَبْنَ الرُّوحِ

أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنْصَافُ لَا تَرْغَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَى رَاغِباً وَ لَا  
تَعْمَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِيناً وَ أَنْتَ تُوفِّقُ بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ  
بِعَيْنِكَ لَا بِعَيْنِ الْعِبَادِ وَ تَعْرِفَهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ  
فَكَرُّ فِي ذَلِكَ كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي عَلَيْكَ وَ  
عِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنَيْكَ. (٣)

يا آبنَ الْإِنْسَانِ

كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَ أَرْكَبَةَ كَيْسُوتِي عَرَفْتُ حُبِّي فِيكَ خَلَقْتُكَ وَ  
الْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَ أَظْهَرْتُ لَكَ جَمَالِي. (٤)

يا آبنَ الْإِنْسَانِ

أَحْبَبْتُ خَلْقَكَ فَخَلَقْتُكَ فَأَحْبَبْنِي كَمَا أذْكَرُكَ وَ فِي رُوحِ الْحَيَاةِ  
أُنَبِّئُكَ. (٥)

يا آبنَ الْوُجُودِ

أَحْبَبْنِي لِأَجْبِكَ إِنْ لَمْ تُحِبَّنِي لَنْ أُجِبَكَ أَبَدًا فَاعْرِفْ يَا عَبْدُ. (٦)

يا آبنَ الْوُجُودِ

رِضْوَانُكَ حُبِّي وَ جَنَّتُكَ وَصَلِي فَأَدْخُلْ فِيهَا وَ لَا تَصْبِرْ هَذَا مَا  
قُدِّرَ لَكَ فِي مَلَكُوتِنَا الْأَعْلَى وَ جَبْرُوتِنَا الْأَسْفَى! (٧)

يا آبنَ الْبَشَرِ

إِنْ تُحِبَّ نَفْسِي فَأَعْرِضْ عَنِّي نَفْسِكَ وَ إِنْ تُرِدْ رِضَائِي فَأَغْمِضْ عَنِّي  
رِضَانِكَ لِتَكُونَ مِنِّي فَأِنِّيَا وَ أَكُونَ فِيكَ بِأَقْبِيَا. (٨)

يَا أَبْنَ الرَّوْحِ

مَا قَدَّرَ لَكَ الرَّاحَةَ إِلَّا بِاعْرَاضِكَ عَنْ نَفْسِكَ وَ إِقْبَالِكَ بِنَفْسِي لِأَنَّهُ  
يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ آفْتِخَارِي بِأَسْمِي لَا بِأَسْمِكَ وَ آتِكَا لِكَ عَلَيَّ وَ جِهِي  
لَا عَلَيَّ وَ جِهَكَ لِأَنِّي وَ خَدِي أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ مَحْبُورًا فَرَقَ كُلَّ شَيْءٍ.

(٩)

يَا آبْنَ الرَّوْجُودِ

حُبِّي حِصْنِي مَنْ دَخَلَ فِيهِ نَجَى وَ آمِنَ وَ مَنْ أَعْرَضَ غَوَى وَ  
هَلَكَ. (١٠)

يَا آبْنَ الْبَيَانِ

حِصْنِي أَنْتَ فَادْخُلْ فِيهِ لِتَكُونَ سَالِمًا حُبِّي فِيكَ فَاعْرِفُهُ مِنْكَ  
لِتَحْدِثِي قَرِيبًا. (١١)

يَا آبْنَ الرَّجُودِ

مِشْكَاتِي أَنْتَ وَ مِصْبَاحِي فِيكَ فَاسْتَنْرِ بِهِ وَ لَا تَفْحَصْ عَنْ غَيْرِي  
لَأَنِّي خَلَقْتُكَ غَنِيًّا وَ جَعَلْتُ النِّعْمَةَ عَلَيْكَ بِالْفِعَّةِ. (١٢)

## يَا آبْنَ الْوُجُودِ

صَنَعْتِكَ بِأَيْدِي الْقُوَّةِ وَ خَلَقْتِكَ بِأَمَلِ الْقُدْرَةِ وَأَوْدَعْتُ فِيكَ جَوْهَرَ  
نُورِي فَاسْتَفِنِ بِهِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ لِأَنَّ صُنْعِي كَامِلٌ وَ حُكْمِي نَافِذٌ لَا  
تَشُكُّ فِيهِ وَ لَا تَكُونُ فِيهِ مُرِيبًا. (١٣)

## يَا آبْنَ الرُّوحِ

خَلَقْتِكَ غَيْبًا كَيْفَ تَفْتَقِرُ وَ صَنَعْتِكَ عَزِيزًا بِمِ تَسْتَدِلُّ وَ مِنْ جَوْهَرِ  
الْعِلْمِ أَظْهَرْتُكَ لِمِ تَسْتَعْلِمُ عَنْ دُونِي وَ مِنْ طِينِ الْحُبِّ عَجَنْتَكَ.  
كَيْفَ تَشْتَفِلُ بِغَيْرِي فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ إِلَيْكَ لِتَجِدَنِي فِيكَ قَانِمًا قَادِرًا  
مُقْتَدِرًا قَبُومًا. (١٤)

## يَا آبْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْتَ مُلْكِي وَ مُلْكِي لَا يَفْنَى كَيْفَ تَخَافُ مِنْ فَنَائِكَ وَ أَنْتَ نُورِي  
وَ نُورِي لَا يُطْفَأُ كَيْفَ تَضْطَرِبُ مِنْ أَطْفَانِكَ وَ أَنْتَ بَهَائِي وَ بَهَائِي  
لَا يُغْشَى وَ أَنْتَ قَمِيصِي وَ قَمِيصِي لَا يَبْلَى فَاسْتَرْخِ فِي حُبِّكَ آيَاتِي  
لِكِي تَجِدَنِي فِي الْأَفْقِ الْأَعْلَى. (١٥)

## يَا آبْنَ الْبَيَانِ

رَجَّةٌ بِوَجْهِ وَ أَعْرَضُ عَنْ غَيْرِي لِأَنَّ سُلْطَانِي بَاقٍ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ  
مُلْكِي دَائِمٌ لَا يَحُولُ أَبَدًا وَ إِنْ تَطَلَّبُ سِوَانِي لَنْ تَجِدَ لَوْ تَفْحَصُ فِي  
الْوُجُودِ سَرْمَدًا أَرْلًا. (١٦)

يَا أَبْنَ النَّوْرِ

إِنْسَ دُونِي وَ آئِسْ بِرُوحِي هَذَا مِنْ جَوْهَرِ أَمْرِي فَاقْبَلْ إِلَيْهِ. (١٧)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

اِكْفِ بِنَفْسِي عَنْ دُونِي وَ لَا تَطْلُبْ مُعِينًا سِوَانِي لِأَنَّ مَا دُونِي لَنْ  
يَكْفِيكَ أَبَدًا. (١٨)

يَا أَبْنَ الرُّوحِ

لَا تَطْلُبْ مِنِّي مَا لَا نُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ ثُمَّ ارْضَ بِمَا قَضَيْنَا لِوَجْهِكَ  
لِأَنَّ مَا يَنْفَعُكَ هَذَا إِنْ تَكُنْ بِهِ رَاضِيًا. (١٩)

يَا أَبْنَ الْمَنْظَرِ الْأَعْلَى

أَوْدَعْتُ فِيكَ رُوحًا مِنِّي لِتَكُونَ حَبِيبًا لِي لِمَ تَرَكْتَنِي وَ طَلَبْتَ  
مَحْبُوبًا سِوَانِي. (٢٠)

يَا أَبْنَ الرُّوحِ

حَقِّي عَلَيْكَ كَبِيرٌ لَا يُنْسَى وَ فَضْلِي بِكَ عَظِيمٌ لَا يُنْسَى وَ حُبِّي  
فِيكَ مَوْجُودٌ لَا يُعْطَى وَ نُورِي لَكَ مَشْهُودٌ لَا يُخْفَى. (٢١)

يَا آبْنَ الْبَشْرِ

قَدَّرْتُ لَكَ مِنَ الشَّجَرِ الْأَجْبَى الْفَوَاكِي الْأَصْنَى كَيْفَ أَعْرَضْتَ عَنْهُ وَ  
رَضَيْتَ بِالَّذِي هُوَ أَدْنَى فَارْجِعْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فِي الْأُنْفَى  
الْأَعْلَى. (٢٢)

يَا آبْنَ الرُّوحِ

خَلَقْتُكَ عَالِيًا جَعَلْتُ نَفْسَكَ دَانِيَةً فَاصْعِدْ إِلَى مَا خُلِقْتَ لَهُ. (٢٣)

يَا آبْنَ الْعَمَاءِ

أَدْعُوكَ إِلَى الْبَقَاءِ وَ أَنْتَ تَبْتَغِي الْفَنَاءَ بِمِ أَعْرَضْتَ عَمَّا نُحِبُّ وَ  
أَقْبَلْتَ إِلَى مَا نُحِبُّ. (٢٤)

يَا آبْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَتَعَدَّ عَنْ حَدَمِي وَ لَا تَدَّعِ مَا لَا يَنْبَغِي لِنَفْسِكَ أَسْجُدْ لِطَلْعَةِ  
رَبِّكَ ذِي الْقُدْرَةِ وَ الْأَقْتِدَارِ. (٢٥)

يَا آبْنَ الرُّوحِ

لَا تَفْتَخِرْ عَلَى الْمَسْكِينِ بِأَفْتِحَارِ نَفْسِكَ لِأَنِّي أَمْشِي قُدَامَهُ وَ  
أَرَاكَ فِي سُوءِ حَالِكَ وَ أَلْعَنُ عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ. (٢٦)



## يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

كَيْفَ نَسَيْتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَ اَسْتَفَلْتَ بِعُيُوبِ عِبَادِي مَنْ كَانَ عَلَى  
ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ مِنِّي. (٢٧)

## يَا أَبْنَ آلِ نَسَانِ

لَا تَنْتَفِسْ بِخَطَا أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا وَ اِنْ تَفَعَّلَ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ  
أَبْتٌ وَ اَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ. (٢٨)

## يَا أَبْنَ الرُّوحِ

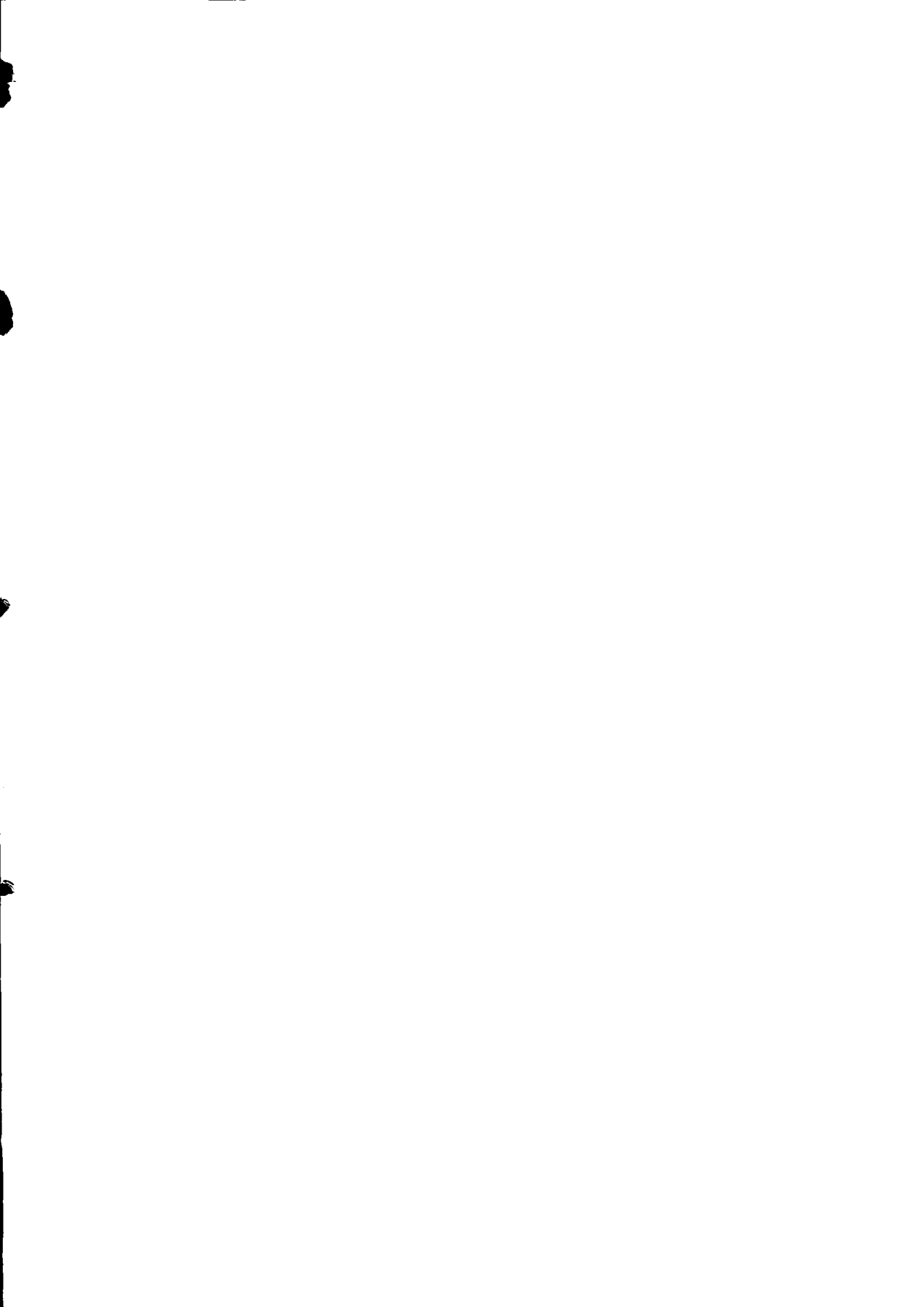
أَتَيْتَنِي بِأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَ يَرْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ إِنَّهُ  
لَيْسَ مِنِّي وَ لَوْ كَانَ عَلَى آسَمِي. (٢٩)

## يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

لَا تَنْسِبْ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَفْعَلُ هَذَا  
أَمْرِي عَلَيْكَ فَاعْمَلْ بِهِ. (٣٠)

## يَا أَبْنَ آلِ نَسَانِ

لَا تَحْرِمِ وَجْهَ عَبْدِي إِذَا سَأَلَكَ فِي شَيْءٍ لِأَنَّ وَجْهَهُ وَجْهِي فَاجْعَلْ  
مِنِّي. (٣١)



يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَفْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَانِي وَ مِرَّةً لِبِجَالِي. (٣٧)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تُعَرَّ نَفْسَكَ عَنْ جَمِيلِ رِدَائِي وَ لَا تُحْرِمَ نَصِيبَكَ مِنْ بَدِيعِ  
جِيَاظِي لِئَلَّا يَأْخُذَكَ الظَّمْأُ فِي سَرْمَدِيَّةِ ذَاتِي. (٣٨)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

اعْمَلْ حُدُودِي حُبًّا لِي ثُمَّ أَنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوَى طَلْبًا لِرِضَائِي.  
(٣٩)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَتْرِكْ أَوْامِرِي حُبًّا لِبِجَالِي وَ لَا تَنْسَ رِصَالِي آتِيغَاءَ لِرِضَائِي.  
(٤٠)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أُرْكُضْ فِي بَرِّ الْعَمَاءِ ثُمَّ أَسْرِعْ فِي مِيدَانِ السَّاءِ لَنْ تَجِدَ الرَّاحَةَ إِلَّا  
بِالْخُضُوعِ لِأَمْرِنَا وَ التَّوَاضُعِ لِوَجْهِنَا. (٤١)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ  
عَظْمُ أَمْرِي لِأُظْهِرَ عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْعِظْمِ وَ أُشْرِقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ  
الْقَدَمِ. (٤٢)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ  
كُنْ لِي خَاضِعاً لِأَكُونَ لَكَ مُتَوَاضِعاً وَ كُنْ لِي نَاصِراً لِتَكُونَ لِي  
الْمَلِكِ مَنْصُوراً. (٤٣)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ  
أَذْكُرْنِي فِي أَرْضِي لِأَذْكُرَكَ فِي سَمَائِي لِتَقَرَّ بِهِ عَيْتُكَ وَ تَقَرَّ بِهِ  
عَيْنِي. (٤٤)

يَا أَبْنَ الْعَرْشِ  
سَمِعْتُكَ سَمِعِي فَاسْمَعِي بِهِ وَ بَصَرْتُكَ بَصْرِي فَابْصُرِي بِهِ لِتَشْهَدَ فِي  
سِرِّي لِي تَقْدِيساً عَلَيَّ لِأَشْهَدَ لَكَ فِي نَفْسِي مَقَاناً رَفِيعاً. (٤٥)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ  
اسْتَشْهِدْ فِي سَبِيلِي رَاضِياً عَنِّي وَ شَاكِراً لِقَضَائِي لِتَسْتَرِيحَ مَعِي فِي  
قِيَابِ الْعَظْمَةِ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ. (٤٦)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

فَكَرُّ فِي أَمْرِكَ وَ تَدَبَّرَ فِي فِعْلِكَ أَتُحِبُّ أَنْ تَمُوتَ عَلَى الْفِرَاشِ أَوْ  
تَسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِي عَلَى التُّرَابِ وَ تَكُونَ مَطْلَعَ أَمْرِي وَ مَطْهَرًا  
نُورِي فِي أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ فَأَنْصِفْ يَا عَبْدُ. (٤٧)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

وَ جَمَالِي تَحْضُبُ شَعْرَكَ مِنْ دَمِكَ لَكَانَ أَكْبَرَ عِنْدِي عَنْ خَلْقِي  
الْكُوثَيْنِ وَ ضِيَاءِ الثَّقَلَيْنِ فَاجْهَدْ فِيهِ يَا عَبْدُ. (٤٨)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

لِكُلِّ شَيْءٍ عِلَامَةٌ وَ عِلَامَةُ الْحُبِّ انْتَبَرُ فِي قَضَائِي وَ الْأَصْطَبَارُ  
فِي بِلَائِي. (٤٩)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

الْمُحِبُّ الصَّادِقُ يَرْجُو الْبَلَاءَ كَرَجَاءِ الْعَاصِي إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَ الْمَذْنُوبُ  
إِلَى الرَّحْمَةِ. (٥٠)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

إِنْ لَا يُصِيبَكَ الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِي كَيْفَ تَسْئَلُ سُبُلَ الرَّاظِينَ فِي  
رِضَائِي وَ إِنْ لَا تَمَسُّكَ الْمَشَقَّةُ شَوْقًا لِلثَّانِي كَيْفَ يُصِيبُكَ التُّورُ  
حُبًّا لِحَمَالِي. (٥١)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

بِلَانِي عَيْنَيْي ظَاهِرُهُ نَارٌ وَ نِعْمَةٌ وَ بَاطِنُهُ نُورٌ وَ رَحْمَةٌ فَاسْتَبِقِ إِلَيَّ  
لِتَكُونَ نُورًا أَرْكَبُهَا وَ رُوحًا قَدِيمًا وَ هُوَ أَمْرِي فَاعْرِفُهُ. (٥٢)

يَا أَبْنَ الْبَشَرِ

إِنْ أَصَابَتْكَ نِعْمَةٌ لَا تَفْرَحْ بِهَا وَ إِنْ تَمَسَّكَ ذِلَّةٌ لَا تَحْزَنُ مِنْهَا لِأَنَّ  
كِلْتَيْهُمَا تَزُولَانِ فِي جِينٍ وَ تَسِيدَانِ فِي وَقْتٍ. (٥٣)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

إِنْ يَمَسَّكَ الْفَقْرُ لَا تَحْزَنَ لِأَنَّ سُلْطَانَ الْغِنَى يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى  
الْآيَاتِ وَ مِنَ الذِّلَّةِ لَا تَخَفَ لِأَنَّ الْعِزَّةَ تُصِيبُكَ فِي مَدَى الزَّمَانِ. (٥٤)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

إِنْ تُحِبَّ هَذِهِ الدُّوَلَةَ الْبَاقِيَةَ الْأَبَدِيَّةَ وَ هَذِهِ الْحَيَاةَ الْقَدِيمَةَ الْأَرْكَبِيَّةَ  
فَاتْرِكْ هَذِهِ الدُّوَلَةَ الْفَانِيَةَ الزَّائِلَةَ. (٥٥)

يَا أَبْنَ الْوُجُودِ

لَا تَشْتَفِلْ بِالذُّنُوبِ لِأَنَّ بِالنَّارِ نَتَجِحُ الدَّهَبَ وَ بِالذَّهَبِ نَتَجِحُ  
الْعِبَادَةَ. (٥٦)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْتَ تُرِيدُ الذَّهَبَ وَ أَنَا أُرِيدُ تَنْزِيهَكَ عَنْهُ وَ أَنْتَ عَرَفْتَ غِنَاءَ  
نَفْسِكَ فِيهِ وَ أَنَا عَرَفْتُ الْفَنَاءَ فِي تَقْدِيرِكَ عَنْهُ وَ عَمْرِي هَذَا  
عَلَيَّ وَ ذَلِكَ ظَنُّكَ كَيْفَ يَجْتَمِعُ أَمْرِي مَعَ أَمْرِكَ. (٥٧)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْفَقُ مَالِي عَلَى فُقْرَانِي لِتُنْفَقَ فِي السَّمَاءِ مِنْ كُنُوزِ عِزِّ لَا تَفْنَى وَ  
خَزَائِنِ مَجْدٍ لَا تَبْلَى وَ لَكِنَّ وَ عَمْرِي إِتْفَاقُ الرُّوحِ أَجْمَلُ لَوْ شَاهِدُ  
بِعَيْنِي. (٥٨)

يَا أَبْنَ الْبَشَرِ

هَيْكَلُ الرُّجُودِ عَرْشِي نَظْفُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ لِاسْتِوَائِي بِهِ وَ اسْتِقْرَارِي  
عَلَيْهِ. (٥٩)

يَا أَبْنَ الرُّجُودِ

فَزَادِي مَنْزِلِي قَدْسُهُ لِنُزُولِي وَ رُوحَكَ مَنظَرِي طَهْرَهَا لِظُهُورِي.  
(٦٠)

يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِي لِأَرْفَعَ رَأْسِي عَنْ جَيْبِكَ مُشْرِقًا مُضِيئًا. (٦١)

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

اصْعَدْ إِلَى سَمَاوِي لَيْكُ تَرَى وَصَالِي لِتَشْرَبَ مِنْ زُلَالِ خَمْرٍ لَا مِثَالِ  
وَ كُزُوبٍ مَجْدٍ لَا زَوَالِ. (٦٢)

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

قَدْ مَضَى عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَ اشْتَعَلَتْ فِيهَا بِمَا تَهْوَى نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ  
وَ الْآوَاهَامِ إِلَى مَتَى تَكُونُ رَاقِدًا عَلَى بِسَاطِكَ آرْفَعُ رَأْسَكَ عَنِ  
النَّوْمِ إِنَّ الشَّمْسَ آرْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ لَعَلَّ تُشْرِقُ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ  
الْجَمَالِ. (٦٣)

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَشْرَقَتْ عَلَيْكَ أَنْوَارٌ مِنْ أُنْقِ تَطُورٍ وَ تَفَحَّتْ رُوحَ السَّاءِ فِي سِينَاءِ  
قَلْبِكَ فَافْرِغْ نَفْسَكَ عَنِ الْعُجْبَاتِ وَ الظُّنُونَاتِ ثُمَّ ادْخُلْ عَلَى  
الْبِسَاطِ لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْبَقَاءِ وَ لَانِقًا لِلْقَاءِ كَمْ لَا يَأْخُذُكَ مَوْتُ وَ لَا  
نَصَبٌ وَ لَا لُغُوبٌ. (٦٤)

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَزَكَيْتِي إِبْدَاعِي أُبْدَعْتُهَا لَكَ فَاجْعَلْهَا رِداءً لِيَهَيِّكِلِكَ وَ أَحَدِيَّتِي  
إِحْدَائِي إِحْتَرَعْتُهَا لِأَجْلِكَ فَاجْعَلْهَا قِيمِصَ نَفْسِكَ لِتَكُونَ مَشْرِقَ  
قِيَوْمِيَّتِي إِلَى الْآبِدِ. (٦٥)



## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

عَظَمَتِي عَظَمَتِي إِلَيْكَ وَ كِبْرِيَانِي رَحْمَتِي عَلَيْكَ وَ مَا يَنْبَغِي  
لِنَفْسِي لَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ وَ لَنْ تُحْصِيَهُ نَفْسٌ قَدْ أَحْزَمْتَهُ فِي خَزَائِنِ سِرِّي  
وَ كَنَائِرِ أَمْرِي تَلَطَّفًا لِعِبَادِي وَ تَرَحُّمًا لِيَخْلَقِي. (٦٦)

## يَا ابْنَاءَ الْهُيُوتِ فِي الْغَيْبِ

سَمِعْتُمْ عَنْ حُبِّي وَ تَضَطَّرَبُ النَّفُوسُ مِنْ ذِكْرِي لِأَنَّ الْعُقُولَ لَنْ  
تُطِيقَنِي وَ الْقُلُوبَ لَنْ تَسَعَنِي. (٦٧)

## يَا أَبْنَ الْجَمَالِ

وَ رُوحِي وَ عِنَايَتِي ثُمَّ رَحْمَتِي وَ جَمَالِي كُلِّ مَا نَزَلْتُ عَلَيْكَ مِنْ  
لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ كَتَبْتُهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى قَدْرِكَ وَ لَعْنِكَ لَا  
عَلَى شَأْنِي وَ لِحَنِي. (٦٨)

## يَا ابْنَاءَ الْإِنْسَانِ

هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ لِنَلَا بِفَتْخَرٍ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَ  
تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ جَيْنٍ فِي خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ إِذَا يَنْبَغِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ  
شَيْءٍ وَاحِدٍ أَنْ تَكُونُوا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ بِحَيْثُ تَمُشُونَ عَلَى رِجْلِ وَاحِدَةٍ  
وَ تَأْكُلُونَ مِنْ نَمٍ وَاحِدٍ وَ تَسْكُنُونَ فِي أَرْضٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى تَظْهَرَ مِنْ  
كَيْبُونَاتِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ آيَاتُ التَّوْحِيدِ وَ جَوَاهِرُ التَّجْرِيدِ هَذَا  
نُصْحِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ الْأَنْوَارِ فَاتَّصِحُوا مِنْهُ لِتَجِدُوا ثَمَرَاتِ الْقُدْسِ

مِنْ شَجَرٍ عِزٍّ مَنِيعٍ. (٦٩)

### يَا أَبْنَاءَ الرُّوحِ

أَنْتُمْ خَزَائِنِي لِأَنَّ فِيكُمْ كُنُوزَ لَآئِيْ أَسْرَارِيْ وَ جَوَاهِرُ عَلِمِي  
فَاخْفِظُوهَا لِنَلَا يَطَّلِعَ عَلَيْهَا أَعْيَارُ عِبَادِيْ وَ أَشْرَارُ خَلْقِي. (٧٠)

يَا ابْنَ مَنْ قَامَ بِذَاتِهِ فِي مَلَكُوتِ نَفْسِهِ  
اعْلَمْ يَا نِيْ قَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَوَائِعَ الْقُدْسِ كُلِّهَا وَ أَتَمَمْتُ الْقَوْلَ  
عَلَيْكَ وَ أَكَمَلْتُ النِّعْمَةَ بِكَ وَ رَضَيْتُ لَكَ مَا رَضَيْتُ لِنَفْسِي فَارْضَ  
عَنِّي ثُمَّ أَشْكُرْ لِي. (٧١)

### يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَكْتُبُ كُلَّمَا الْفَيْتَاكَ مِنْ مِدَادِ النُّورِ عَلَى لَدِيحِ الرُّوحِ وَ إِنْ لَنْ تَقْدِرَ  
عَلَى ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمِدَادَ مِنْ جَوْهَرِ الْفُؤَادِ وَ إِنْ لَنْ تَسْتَطِيعَ فَأَكْتُبْ  
مِنْ الْمِدَادِ الْأَخْمَرِ الَّذِي سُنِّكَ فِي سَبِيلِي إِنَّهُ أَحْلَى عِنْدِي مِنْ كُلِّ  
شَيْءٍ لِيَسْتَبْتَ نُورَهُ إِلَى الْأَبَدِ. (٧٢)

## بنام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گوش اول سرش دوست این است:

### ای بلبل معنوی

جز در گلبن معانی جای مگزین و ای همدد سلیمان عشق جز در  
سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل  
مپنیر. اینست مکان تو اگر به لامکان به پر جان بربری و آهنگ  
مقام خود رایگان نمائی.

### ای پسر روح

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل.  
مگر طیور افنده عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی  
دور مانده اند و به گلهای بُعد توجه نموده از گلهای قرب محروم  
گشته اند. زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که به ابریقی از  
امواج بحر رفیق اعلی گذشته اند و از افق ابهی دور مانده اند.

### ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق  
دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مُرافقت اشرار  
دست و دل هر دو بردار.

### ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محلّ گیرد و کدام طالب که  
بی مطلوب راحت جوید. عاشق صادق را حیات در وصال است و  
موت در فراق. صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اضطبار  
مقدس. از صد هزار جان درگذرند و به کوی جانان شتابند.

### ای پسر خاک

براستی می گویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله  
نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران به اعمال خود را  
بیارائید نه به اقوال.

### ای پسر از ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البتّه  
به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس  
نشنود.

### ای پسر حبّ

از تو تا رُفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدّم  
اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سُرّادق خلد وارد شو.  
پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت.

### ای پسر عزّ

در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک اُنس قدم گذار. قلب را  
به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولای نما.

### ای سایه نابود

از مدارج ذلّ وهم بگذر و به معارج عزّ یقین اندر آ. چشم حقّ  
بگشا تا جمال مبین بینی و تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ گویی.

(۷۲)

### ای پسر هوی

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز به گُل  
پژمرده مشغول نشود. زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و  
به جنس خود اُنس گیرد.

### ای پسر تراب

کور شو تا جمال بینی و گر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی  
و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای  
لایزال قسمت بی زوال برداری. کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال  
من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از  
سوای علم من. تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف  
به ساحت قدس درآئی.

### ای صاحب دو چشم

چشمی بریند و چشمی برگشا. بریند یعنی از عالم و عالمیان.  
برگشا یعنی به جمال قدس جانان.

### ای پسران من

ترسم که از نغمهٔ ورقاء فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید و جمال  
گُل ندیده به آب و گِل باز گردید.

### ای دوستان

به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان تراپی دل مبندید.

### ای پسر روح

وقتی آید که بلبَل قدس معنوی از بیان آسرار معانی ممنوع شود  
و جمیع از نغمهٔ رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید.

### ای جوهر غفلت

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی  
غیبی در لحنی ظاهر ولکن گوشه نه تا بشنود و قلبی نه تا  
حرفی بیابد.

## ای همگنان

آبواب لامکان بازگشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و  
جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند. الاّ قلیلی و از آن قلیلی  
هم با قلب طاهر و نفس مقدّس مشهود نگشت الاّ اقلّ قلیلی.

## ای اهل فردوس برین

اهل یقین را اِخبار نمایند که در فضای قدس، قُرْبِ رِضْوَان، روضه  
جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خُلد برین طائف  
حول آن گشته اند. پس جهدی نمایند تا به آن مقام درآئید و حقایق  
اسرار عشق را از شقایقش جویند و جمیع حکمت های بالغه احدیه  
را از اثمار باقیه اش بیابید. قَرَّتْ أَبْصَارُ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ  
آمِنِينَ. (۷۴)

## ای دوستان من

آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره  
انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس  
مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و  
جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود:

## ای دوستان

رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما  
نخواهم هرگز نخواهید و با دل های مرده که به آمال و آرزو آلوده

شده نزد من میانید. اگر صدر را مقدس کنید حال آن صحرا و آن  
فضا را بنظر درآرید و بیان من بر همه شماها معلوم شود.

در سطر هشتم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است  
می فرماید:

### ای مردگان فراش غفلت

قرن ها گذشت و عمر گرنامه را به انتها رسانده اید و نفسِ پاکی از  
شما به ساحت قدس ما نیامد. در أَبْحُرِ شَرکِ مستغرقید و کلمه  
توحید بر زبان میرانید. مبعوض مرا محبوب خود دانسته اید و  
دشمن مرا دوست خود گرفته اید و در ارض من به کمال خرمی و  
سرور مَشی می نمایند و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است  
و اشیای ارض از تو درگریز. اگر فی الجمله بصر بگشائی صد هزار  
حزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر  
شُمُری.

### ای خاک متحرک

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیفِ عِصیان شجره امید  
تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از  
من دور و من عزت بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت  
بی منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن  
و فرصت را مگذار.



## ای پسر هوی'

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و بوصول ذی‌الجلال فائز نگشتند و عُمُرُها دیدند و بلقائِ ذی‌الجمال نرسیدند و تو نادیده بمنزل رسیده‌ای و نا طلبیده بمطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید. فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَٰلِكَ يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (۷۵)

## ای اهل دیار عشق

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غُبار تیره ظلمانی مستور مانده. سلطان سلاطین عشق در دستِ رعایای ظلم مظلوم و حَمَامَةُ قدسی در دست جُفدان گرفتار. جمیع اهل سُرادق ابهی' و ملا اعلی' نوحه و تَدبیه مینمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده‌اید و خود را هم از درستان خالص محسوب داشته‌اید. فَبَاطِلٌ مَا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ. (۷۶)

## ای جهلای معروف بعلم

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید. مَثَلِ شما مِثْل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دُرّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان‌های مدینه و دیار من است.

### ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته

مَثَلِ شَمَا مِثْلِ آبِ تَلَخِ صَانِیِ اسْتِ کِه کِمَالِ لَطَافَتِ وَ صِفَا از آن  
در ظاهَرِ مِشَاهِدِه شُود. چُون بِه دِستِ صِرَافِ ذَائِقَهٗ اَحَدِیَه افْتَد  
قَطْرَهٗ ای از آن را قَبُولِ نِفْرَمَیْد. بَلِی تَجَلّیِ آفْتَابِ در تُرَابِ وَ مِرْآتِ  
هَر دُو مَوْجُودِ وَ لَکِن از فِرْقَدَانِ تا اَرْضِ فِرْقِ دَانِ بَلْکِه فِرْقِ  
بِی مَنْتَهیِ در مِیَان.

### ای دوست لسانی من

قَدْرِ تَامَلِ اِخْتِیَارِ کُن. هَر گِز شَنِیْدِه ای کِه یَارِ وَ اِغْیَارِ در قَلْبِی  
بِگَنجِد پس اِغْیَارِ را بَرانِ تا جَانانِ بِه مَنزَلِ خُودِ دَر آید.

### ای پسر خاک

جَمِیعِ آنچِه در آسْمانِ هَا وَ زَمِینِ اسْتِ بَرایِ تُو مَقَرَّرِ داشْتَم مَگَر  
قَلُوبِ را کِه مَحَلِّ نَزُولِ تَجَلّیِ جَمالِ وَ اِجْلالِ خُودِ مُعَیَّنِ فَرْمُودَم وَ  
تُو مَنزَلِ وَ مَحَلِّ مَرا بِه غَیْرِ مَن گِذاشْتی چنانچِه در هَر زَمانِ کِه  
ظَهْرورِ قَدَسِ مَن آهَنگِ مَکانِ خُودِ نَمُودِ غَیْرِ خُودِ را یافْت. اِغْیَارِ  
دِیدِ وَ لا مَکانِ بِه حَرَمِ جَانانِ شَتانْتِ وَ مَعِ ذَلْکِ سَتَرِ نَمُودَم وَ سِیرِ  
نَگَشُودَم وَ خَجَلْتِ تُو را نِپَسَنْدِیدَم.

### ای جوهر هوی

بِسا سَحْرَگاهانِ کِه از مَشْرِقِ لا مَکانِ بِه مَکانِ تُو آمَدَم وَ تُو را در

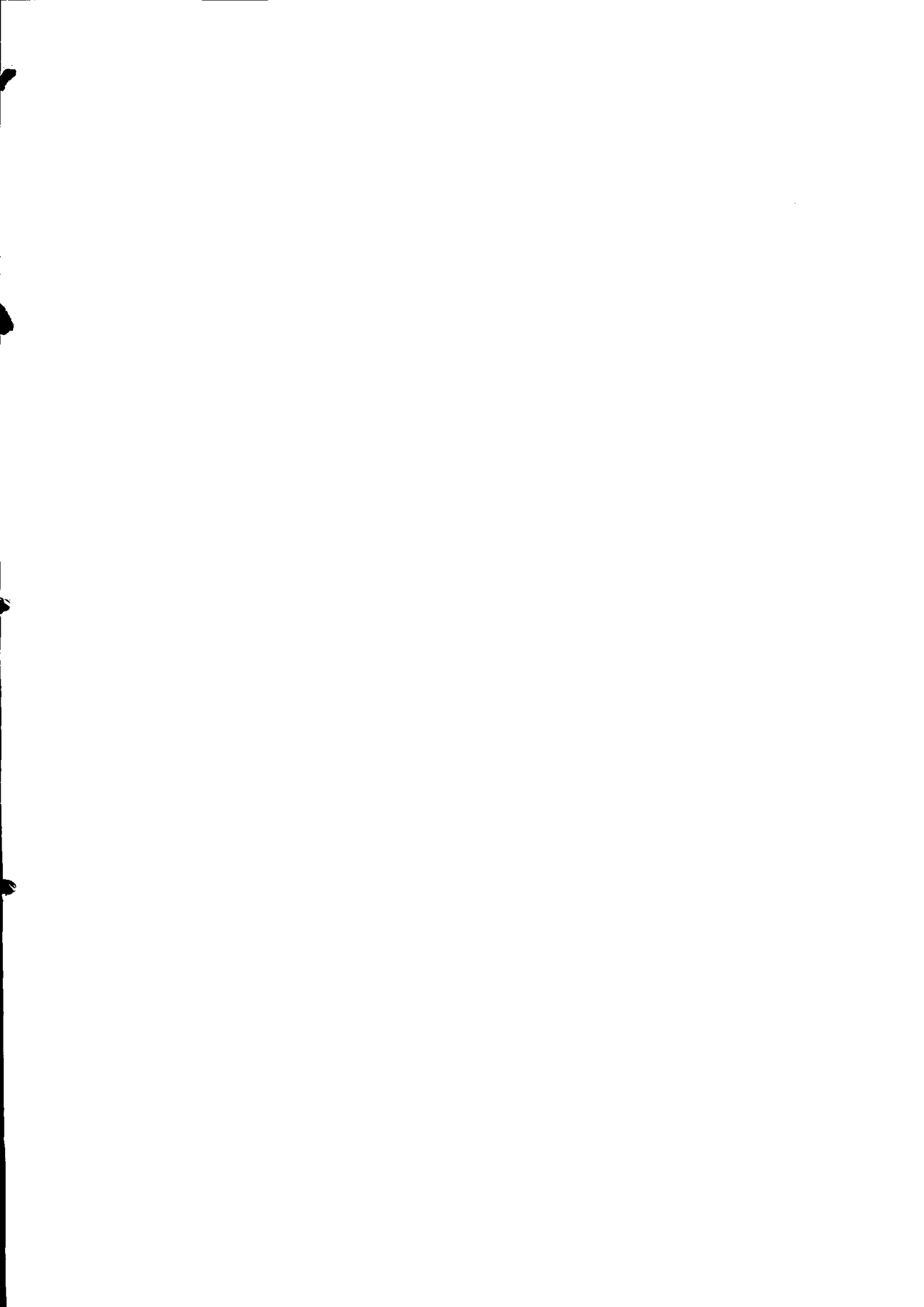
بستر راحت به غیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی به غمام  
عزّ سلطانی رجوع نمودم و در مکانی قرب خود نزد جنود قدس  
اظهار نداشتم.

### ای پسر جود

در بادیه‌های عدم بودی و تو را بمدد تراب امر در عالم مُلک  
ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت  
تو گماشتم. چنانچه قبل از خروج از بطن اُمّ دو چشمه شیر منیر  
برای تو مقرر داشتم و چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم و حُبّ تو را  
در قلوب القاء نمودم و بصر جود تو را در ظلّ رحمت پروردم و  
از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این  
مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآئی و قابل بخشش‌های  
غیبی ما شوی و تو غافل چون به‌شمر آمدی از تمامی نعیم  
غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی بقسمی که بِالْمَرَّةِ  
فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرر یافتی و  
مسکن نمودی.

### ای بنده دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش  
غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت.



## ای دوستان من

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و  
دل برافروزید که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود  
جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند.

## ای پسر تراب

حُکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند. چنانچه ساقی  
تا طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق تا به جمال معشوق فائز نشود  
از جان نخرود. پس باید حبه های حکمت و علم را در ارض طیبه  
قلب مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل  
برآید نه از گِل.

در سطر اول لوح مذکور و مسطور است و در سُرّادق حفظ الله  
مستور:

## ای بنده من

مُلک بی زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را  
به شهوتی از دست مده. این است کوثر حیوان که از معین قلم  
رحمن ساری گشته. طویبی للشاربین.

## ای پسر روح

نفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نَفْسِ  
بگنر و و با نَفْسِ رحمانی در فضای قدس ریتانی بیارام.

### ای پسر رماد

بِراحتِ یومی قانع مشو و از راحت بی زوال باقیه مگذر و گلشنِ  
باقی عیشِ جاودان را به گلخن فانی تراپی تبدیل منما. از زندان  
به صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان به رضوان  
دلکش لامکان بخرام.

### ای بنده من

از بند مُلک خود را رهائی بخش و از حبسِ نَفْسِ خود را آزاد  
کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این  
زمان را هرگز نیابی.

### ای فرزند کنیز من

اگر سلطنت باقی بینی البته بکمال جدّ از مُلک فانی درگذری  
ولیکن ستر آن را حکمت‌ها است و جلوه این را رمزها جز افنده  
پاک ادراک ننماید.

### ای بنده من

دل را از غِلّ پاک کن و بی حسد به بساط قدس احد بخرام.

## ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود. یعنی دوست بی‌رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننمائید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد.

فَتَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ. (۷۷)

## ای رفیق عرشی

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عریل برمیاری. یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ بدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید. پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و خاطر منزّه در ایام عمر خود که اقل از آنی محسوب است فارغ باش تا بفرغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی.

## وای وای ای عاشقان هوای نفسانی

از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و به خیال شیطانی دل محکم بسته‌اید ساجد خیالید و اسم آن را حق گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آن را گُل گذارده‌اید. نه نفس فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید. نصایح مشفقانه محبوب را به باد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید و چون بهانم در

سبزه زار شهوت و آمل تعیش می نماند.

### ای برادران طریق

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از قرب حضرت یار دور مانده اید. صِرْفِ جَمَالِ دَرِ سُرَادِقِ بِي مِثَالِ بَرِ عَرَشِ جَلَالِ مَسْتَوِي وَ شَمَا بَه هَوَايِ خُودِ بَه جَدَالِ مَشْغُولِ گشته اید. رَوَائِحِ قُدْسِ مِي وَزِدِ وَ نَسَانِمِ جُودِ دَرِ هِبُوبِ وَ كَلِّ بَه زَكَامِ مَبْتَلَا شُدِه ايد وَ اَزِ جَمِيعِ مَحْرُومِ مانده اید. زَمِي حَسْرَتِ بَرِ شَمَا وَ عَلَيَّ الَّذِيْنَ هُمْ يَمْشُوْنَ عَلَيَّ اَعْقَابِكُمْ وَ عَلَيَّ اَثَرِ اَقْدَامِكُمْ هُمْ يَمْوُنَ. (۷۸)

### ای پسران آمال

جامه غرور از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید.

در سَطْرِ سِيْمِ از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است:

### ای برادران

با یکدیگر مدارا نمانید و از دنیا دل بردارید. به عزت افتخار ننمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم به جمال که کل را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم.



## ای پسران تراب

اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقراء، اخبار کنید که مبادا از غفلت  
به هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند.

الْكَرْمُ وَالْجُودُ مِنْ خِصَالِي فَهَيِّنَا لِمَنْ تَزَيَّنَ بِخِصَالِي. (۷۹)

## ای سازج هوی'

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد. زیرا که لازال حرص  
محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.

## ای پسر کنیز من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید. هر فقری را غنا  
در پی و هر غنا را فنا در عقب و لکن فقر از ما سِوَى اللَّهِ نعمتی  
است بزرگ حقیر شمارید. زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ  
بگشاید و در این مقام أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ مستور و کلمه مبارکه وَ  
اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر  
و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا، مُتَمَكِّن گردد و مقرّ یابد.

## ای پسران غفلت و هوی'

دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید.  
چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید. بشنوید بیان دوست را  
و به رضوانش اقبال نمائید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود

یکدیگر را دوست داشته و دارند ولیکن دوست معنوی شما را لِأَجْلِ  
شما دوست داشته و دارد. بلکه مخصوص هدایت شما بلایای  
لَا تُحْصَى قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کوشش  
بشتابید. این است شمس کلمه صدق و وفا که از افقِ اصْبَعِ مالک  
اسماء اشراق فرموده.

اِفْتَحُوا اٰذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ كَلِمَةٍ اَللّٰهِ اَلْمُهَيِّمِ اَلْقَيُّومِ. (۸۰)

### ای مغروران به اموال فانیه

بدانید که غَنَا، سَدَى است محکم میان طالب و مطلوب و عاشق  
و معشوق. هرگز غنی بر مَقَرِّ قَرَبِ وارد نشود و به مدینه رضا و  
تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس نیکو است حال آن غنی که غَنَا  
از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش  
مگرداند. قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی  
بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

### ای اغنیای ارض

فقراء امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ  
نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.

### ای فرزند هوی!

از آرایش غناء پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار  
تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی.

### ای پسر من

صحبت اشار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید. وَ مَنْ  
أَرَادَ أَنْ يَأْنِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَأْنِسْ مَعَ أَحِبَّائِهِ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَ  
اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَانِهِ. (۸۱)

### زینهار ای پسر خاک

با اشار الفت مگیر و مزانست مجو که مُجَالَسَتِ اِشْرَارِ نُوْرِ جَانِ  
رَا بَه نَارِ حُسْبَانِ تَبْدِيلِ نَمَائِد.

### ای پسر کنیز من

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام  
باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مُردگان را چون صبح  
صادق زنده و منیر و روشن نمایند.

### ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه به یقین بدانید که

به خط جلی مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود.

### ای دوستان

براستی می گویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هریدا است. ولکن ستر آن را سبب جود و فضل ما است نه استحقاق شما.

### ای پسر انسان

شبندی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان میبذول داشتم و احدی را مُقبل نیافتم زیرا که کلّ از خمر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نبید اقبال نموده اند و از گّاس جمال باقی به جام فانی قانع شده اند.

فَیَسِّرْ مَا هُمْ بِه یَقْتُنُونَ. (۸۲)

### ای پسر خاک

از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم مپوش و به خمر کدّره فانیه چشم مگشا. از دست ساقی احدیه کُؤوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید.

## بگو ای اهل ارض

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب  
عظیمی از عقب. گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر  
محو شده. قسم به جمالم که در الواح زیرجدی از قلم جلی جمیع  
اعمال شما ثبت گشته.

## ای ظالمان ارض

از ظلم دست خود را کوتاه ننمایید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم  
احدی نگذرم و این عهدهی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم  
و به خاتم عزّ مختوم.

## ای عاصیان

بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد  
که در سبیل‌های مهلک خطرناک بر مراکز نار نفس بی‌باک  
میرانید. گویا مرا غافل شمرده‌اید و یابی خبر انگاشته‌اید.

## ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میانید و اگر نفس ناری  
غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من.  
زیرا که هرکدام از شما بنفس خود آبصر و آعرفید از نفوس عباد من.

## ای پسران وهم

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی بر دَمَد البتّه اسرار و اعمال شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد.

## ای گیاه خاک

چگونه است که با دست آلوده به شِکر مباشرت جامه خود ننمائی و با دل آلوده به کثافت شهوت و هویٰ معاشرت را جوئی و به ممالک قدس راه خواهی. هَيْهَات هَيْهَات عَمَّا أَنْتُمْ تُرِيدُونَ.

## ای پسران آدم

کلمه طیبّه و اعمال طاهره مقدّسه به سماءِ عَزَّ اَحَدِيَه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هویٰ پاک شود و به ساحت عَزَّ قبول در آید. چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضرت معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول نمایند. این است آفتاب حکمت و معانی که از افق فَم مَشِيَّت رِثَانِي اشراق فرموده.  
حُوبِي لِلْمُقِيلِينَ.

## ای پسر عیش

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از مُلک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط

مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی. اگر به این  
مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی.

### ای دوستان من

یاد آورید آن عهده را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان  
واقع شده با من نموده اید و مَلا اعلیٰ و اصحاب مَدَّیْن بقا را بر  
آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم. البتّه  
غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده بقیسمی که اثری از آن  
باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم.

### ای بنده من

مَثَل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد  
و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس از غلاف نفس  
و هوی بیرون آئی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید.

### ای دوست من

تو شمس سما، قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای. حجاب  
غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدر آئی و  
جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارائی.

## ای آبناء غرور

بسطنت فانیة ایامی از جبروت باقی من گذشته و خود را به اسباب زرد و سرخ می آرائید و بدین سبب افتخار می نمائید. قسم به جمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم. مگر کسانی که به رنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است.

## ای ابناء غفلت

به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید. مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بفتنه صیاد اجل او را به خاک اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هوی!

## ای فرزند کنیز من

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کلّ شریکند ولکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ما است. پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید.

كَذَلِكَ نَصَحْنَاكُمْ فِي لَوْحٍ قُدْسٍ مُّبِينٍ. (۸۳)



## ای پسر انصاف

در لیل، جمالِ هیکلِ بقا از عقبهٔ زمردی وفا بسدرهٔ منتهی<sup>۱</sup> رجوع نمود و گریست ، گریستی که جمیع ملا عالین و کزوبین از نالهٔ او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حَسَبُ آلامر در عقبهٔ وفا منتظر ماندم و رائحهٔ وفا از اهل ارض نیانتم و بعد آهنگ رجوع نمودم. ملحوظ افتاد که حَمَاماتِ قدسی چند در دست کِلَابِ ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت حورِیة الهی از قصر روحانی بی سِتْر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الاّ اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غُرُفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند. در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جائز نه.

إِنَّا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ جِئْنِدِ كَأَنوَا يَفْعَلُونَ. (۸۴)

## ای فرزند کنیز من

از لسانِ رَحْمَنِ سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان سبحان اشراقِ انوارِ شمسِ تبیانِ مینِ غَیْرِ سَر و کتمان مشاهده نما. تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبخش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلدهٔ طیبه انبات نماید.

## ای پسر هوای

تا کی در هوای نفسانی طَیْران نمائی. پر عنایت فرمودم تا در

هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی. شانه  
مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی.

### ای بندگان من

شما اشجار رضوان منید باید به اثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا  
خود و دیگران از شما مُنتفع شوند. لذا بر کلّ لازم که به صنایع و  
اكتساب مشغول گردند. این است اسباب غناء یا اولیِ الآلِباب. وَ  
إِنَّ الْأُمُورَ مُعَلَّقَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَ فَضَّلُ اللَّهُ يُغْنِيكُمْ بِهَا. (۸۵)  
و اشجار بی شمار لایق نار بوده و خواهد بود.

### ای بنده من

پست ترین ناس نفوسی هستند که بی شمار در ارض ظاهرند و فی  
الْحَقِيقَةِ از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس مُعْطَلَةٌ  
مُهْمَلَةٌ ارجع عندالله مذکور.

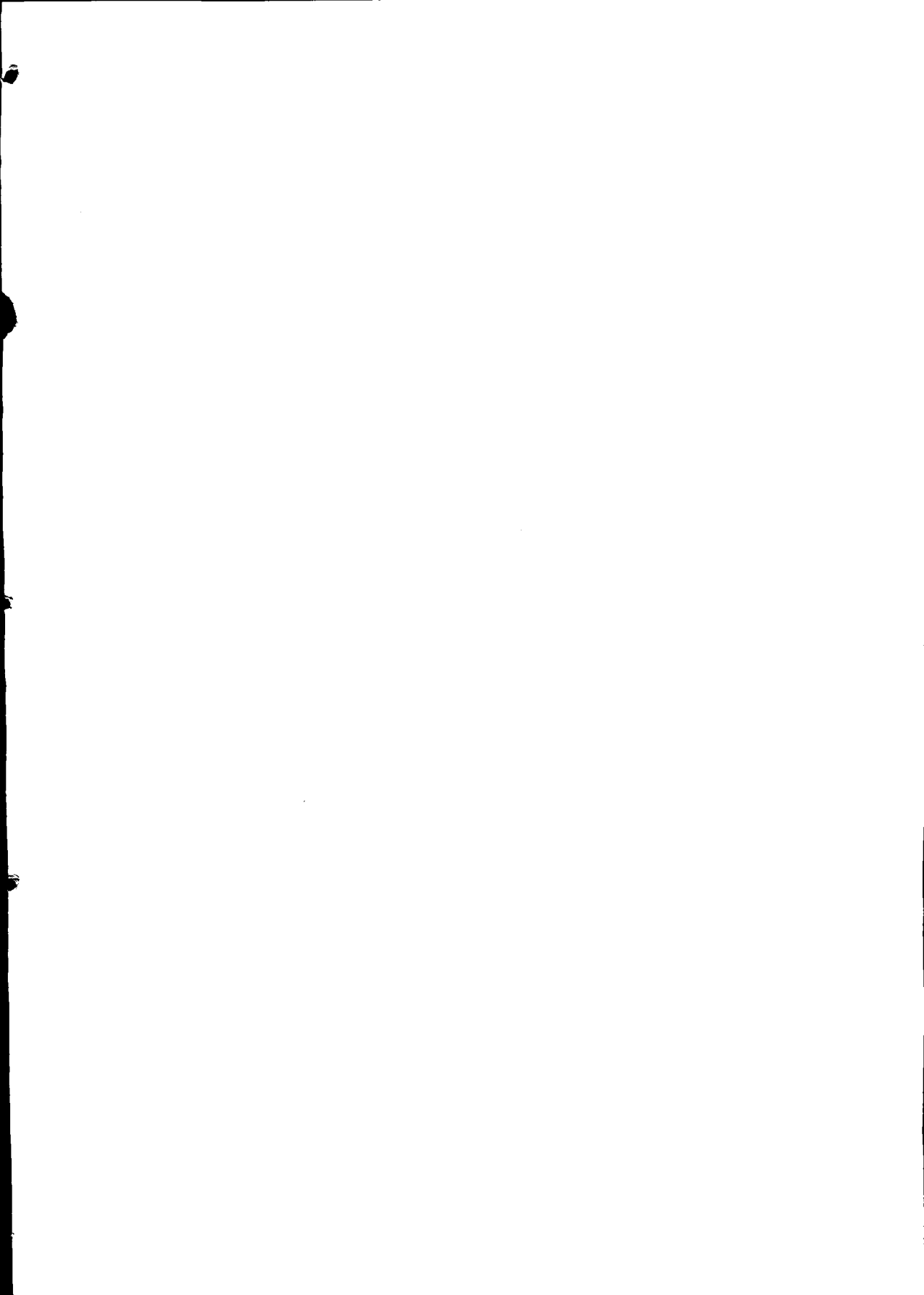
### ای بنده من

بهترین ناس آنانند که به اقرار تحویل کنند و صَرَفِ خود و  
ذَوِي الْقُرْبَىٰ نمایند. حُبًّا لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود  
بعنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمالِ دوستِ ظاهر و  
هریدا شد.

شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان  
ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا حمت شما از مراتب انقطاع چه  
ظاهر نماید.

كَذٰلِكَ تَمَّتْ اَلنَّعْمَةُ عَلَیْكُمْ وَ عَلٰی مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ وَ  
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ. (۸۶)



## مضمون فارسی آیات عربی

۱ - این است آنچه از جبروت عزت بزبان قدرت و توانائی بر پیغمبران الهی از قبل نازل شده است. ما جواهر آن را گرفتیم و لباس اختصار بر آن پوشاندیم تا نیکان به عهد خداوند وفا کنند و امانت الهی را در زندگی خود ادا نمایند و به گوهر پرهیزکاری در عالم روح فائز شوند.

۲ - ای فرزند روح

دلی پاک و مهربان و درخشان دازا باش تا صاحب سلطنتی  
همیشگی و جاردانه شوی.

۳ - ای فرزند روح

بهترین اشیاء نزد من انصاف است. اگر مرا خواهی و اعتماد مرا  
طلبی از آن روی برمگردان. بیاری انصاف بچشم خود خواهی دید  
نه بچشم دیگران و بمعرفت خریش اشیاء را خواهی شناخت نه  
به شناسائی دیگران. نیک بیندیش که چگونه باید باشی. این هدیه  
من است برای تو و عنایت من است بر تو، همواره آن را نصب  
العین خود قرار ده.

۴ - ای پسر انسان

در حجاب قدمیت و در جوهر ابدیت ذات خویش پنهان بودم.  
محبت خود را در تو یافتم پس آفریدمت و صورت خود را بر تو  
انقاع نمودم و جمال خود را بتو آشکار فرمودم.

۵ - ای پسر انسان

خلقت تو محبوب من بود پس تو را آفریدم. مرا دوست بدار تا یادت کنم و تو را بروح حیات پاینده سازم.

۶ - ای فرزند وجود

مرا دوست بدار تا تو را دوست بدارم. اگر مرا دوست نداری محبت من هرگز بتو نمی‌رسد.

۷ - ای پسر وجود

بهشت تو محبت من است و خانه آسمانیت وصال من. در آن وارد شو و تردید مکن. این است آنچه برای تو در ملکوت اعلی و جبروت اسنی مقدر است.

۸ - ای فرزند بشر

اگر مرا خواهی از خود بگذر و اگر خشنودی مرا طلبی از خشنودی خود چشم ببوش، تا در من فانی شوی و بمن جاودانه گردی.

۹ - ای پسر روح

راحت برای تو نیست مگر باعراض از نفس خود و روی آوردن بسوی من. زیرا شایسته چنان است که افتخارت بنام من باشد نه بنام خودت و تکیه‌ات بر من باشد نه بر خودتو. زیرا دوست دارم که برتر از هرچیز تنها محبوب تو باشم.

۱۰ - ای پسر وجود

محبت من قلعه محکمی است که هر کس در آن وارد شود نجات یابد و هرکه از آن روی برگرداند گمراه شده و نابود گردد.

۱۱ - ای فرزند بیان

قلعه من تویی در خود وارد شو تا سالم مانی. محبت من در تو خانه دارد آن را از خود جستجو کن تا مرا همواره نزد خود بیابی.

۱۲ - ای پسر وجود

تو چراغ منی و نور من در تو قرار دارد. از آن روشنی بگیر و از غیر من مخواه. تو را بی نیاز آفریدم و نعمت خود را بر تو کامل فرمودم.

۱۳ - ای پسر وجود

بدستهای قدرت ترا آفریدم و به سرانگشت توانائی ترا پرداختم و نور خود را در تو بودیعه گذاشتم. پس به آن از همه اشیاء بی نیاز شو. زیرا صنع من کامل است و حکم من روا. در این باره تردید مکن.

۱۴ - ای فرزند روح

ترا بی نیاز آفریدم از چه اظهار فقر میکنی؟ ترا بزرگواری ساختم چرا خود را پست میشماری؟ از جوهر دانش ترا بوجود آوردم چرا از غیر من دانش میجویی و از گل عشق ترا پروردم چرا به غیر خود مشغولی؟ به خود بازگرد تا مرا بکمال قدرت و توانائی در خود بیابی.

۱۵ - ای پسر انسان

تو سلطنت منی و سلطنت مرا فنا نیاید. چرا از نیستی خود در هراسی؟ و تو نور منی و نور من بخاموشی نگراید از چه از خاموشی خود پریشانی؟ تو بهاء منی و بهاء من در پرده نیاید تو پیراهن منی که هرگز کهنه نگردد پس در محبت خود بیاسای تا

مرا در افق اعلیٰ بیابی.

۱۶ - ای پسر بیان

بمن روی کن و از غیر من روی بگردان. زیرا سلطه من پایدار است و هرگز پایان نگیرد و ملک من جاودانی است، تغییر نپذیرد. اگر جز مرا خواهی هرگز نیابی، گرچه در عالم وجود تا به ابد جستجو نمائی.

۱۷ - ای پسر نور

جز مرا فراموش کن و بروح من انس گیر. این جوهر امر من است آن را بپذیر

۱۸ - ای پسر انسان

از غیر من بی نیاز باش و یآوری جز من نخواه، زیرا غیر من هرگز تو را کفایت نکند.

۱۹ - ای فرزند روح

آنچه را برای تو نخواهم از من نخواه و به آنچه برایت مقدر نموده‌ام خشنود باش. این است آنچه ترا سود رساند اگر به آن راضی باشی.

۲۰ - ای فرزند منظر اعلیٰ

در تو روانی از خود به امانت نهاده‌ام تا دوست من باشی چرا مرا گذاشته‌ای و محبوبی جز من میجویی؟

۲۱ - ای فرزند روح

حق من بر تو بسیار بزرگ است که فراموش نشود و فضل من ترا بسیار عظیم است که پنهان نماند و محبت من در تو موجود است



که پوشیده نشود و نور من بر تو پدیدار است که پنهان نگردد.

۲۲ - ای پسر بشر

برای تو از شجر ابهی<sup>۱</sup> میوه‌های لطیف مقرر داشتم چگونه است که از آن روی گردانده‌ای و به آنچه از آن پست تر است راضی شده‌ای. پس بآنچه ترا نیکو تر است باز گرد.

۲۳ - ای پسر روح

تورا بلندپایه آفریدم و تو خود را پست نموده‌ای. به مقامی که برای تو خلق شده صعود نما.

۲۴ - ای فرزند عالم بالا

تو را به ابدیت میخوانم و تو فنا را میجویی. چرا از آنچه ما خواسته ایم روی گردانده‌ای و به خواسته خود روی می‌آوری؟

۲۵ - ای فرزند انسان

از حدّ خود تجاوز مکن و آنچه شایسته تو نیست درخواست منما. در مقابل پروردگار قدیرت سجده کن.

۲۶ - ای پسر روح

به فقیر انتخار مفروش زیرا من در پیش روی او در حرکتم و تو را در حال بدت مشاهده و تا به ابد لعنت میکنم.

۲۷ - ای پسر وجود

چگونه است که عیوب خود را فراموش نموده‌ای و بعیوب بندگان من پرداخته‌ای. کسی که چنین کند لعنت من بر او است.

۲۸ - ای پسر انسان

به خطاء کسی دم مزن مادام که خود خطاکاری و اگر جز این کنی

ملعونى و من بر آن گواهم.

۲۹ - ای فرزند روح

بییقین بدان کسی که مردم را به عدالت خواند و خود مرتکب کردار زشت شود، او از من نیست ولو بنام من معروف باشد.

۳۰ - ای پسر وجود

آنچه را که دوست نداری بتو نسبت دهند به دیگران نسبت مده و مگو آنچه را که عمل نمیکنی. این است فرمان من، به آن عامل باش.

۳۱ - ای پسر انسان

اگر بنده من از تو چیزی خواهد محرومش مکن زیرا روی او روی من است پس از روی من شرم دار.

۳۲ - ای پسر وجود

بحساب روزانه خوش برس قبل از آنکه به حساب خوانده شوی زیرا مرگ ناگهان میرسد و خود را در مقام حساب خواهی یافت.

۳۳ - ای فرزند عالم بالا

مرگ رابرای تو بشارتی قرار دادم چرا از آن اندوهناکی؟ و نور را برایت سبب هدایت ساختم چرا خودرا از آن بی بهره می سازی.

۳۴ - ای فرزند روح

به بشارت نور ترا مژده میدهم پس این خبر خوش را پذیرا شو. به مکان پاک ترا می خوانم در آن پناه گیر و تا ابد راحت نما.

۳۵ - ای پسر روح

روح القدس تو را به دوستی میخواند چرا غمگینی؟ و روح الامر

تو را بر امر مدد میفرماید چرا محتجب مانده‌ای؟ و نور وجه  
فراراه تو است چگونه گمراه میشوی؟

۳۶ - ای پسر انسان

جز به دوری از ما محزون مشو و بغیر از نزدیکی به ما شادی  
مکن.

۳۷ - ای پسر انسان

به شادی دل خویش شادمان باش تا شایسته دیدار و بازتاب جمال  
من باشی

۳۸ - ای پسر انسان

خود را از ردای زیبای من عریان مکن و از چشمه سار شگفت  
انگیزم بی بهره مساز تا تشنگی ابدی بر تو چیره نشود.

۳۹ - ای فرزند وجود

بخاطر محبت من احکام مرا عمل نما و برای خشنودی من نفس  
خود را از آنچه میطلبد باز دار.

۴۰ - ای پسر انسان

بخاطر محبت من اوامر مرا ترک مکن و اگر خشنودی مرا  
خواهی وصایای مرا فراموش منما.

۴۱ - ای پسر انسان

اگر فضای نامحدود عالم غیب را بشتاب تمام بگردی و همه  
آسمانها را به پر تیز بربری راحت نخواهی یافت مگر اینکه اوامر  
ما را اطاعت کنی و در پیشگاه ما خاضع گردی.

۴۲ - ای پسر انسان

امر مرا بزرگ دار تا اسرار عظمت را بتو بنمایانم و به انوار قدم  
بر تو اشراق کنم.

۴۳ - ای پسر انسان

در آستان من خاضع شو تا بتو نظر افکنم و امرم را یاری ده تا  
در این جهان پیروز شوی.

۴۴ - ای پسر وجود

در زمین من مرا یاد کن تا تو را در آسمان خود بیاد آرم تا  
دیده تو و چشم من به آن روشن شود

۴۵ - ای فرزند عرش

سمع تو گوش من است پس به آن بشنو و چشم تو دیده من است  
با آن نظاره کن تا در نهان خویش به پاکی ذات من شهادت دهی  
و من در نفس خود به مقام رفیع تو گواه باشم.

۴۶ - ای پسر وجود

در کمال رضا و نهایت شکر و سپاس در راه من طائب شهادت باش  
تا در سراپرده عزت و بزرگواری با من بیاسانی.

۴۷ - ای پسر انسان

در کار خود بیندیش و در حال خود تفکر کن آیا دوست داری که  
در بستر بمیری یا در راه من بر خاک شهادت انتی و مطلع امر  
من و مظهر نور من در فردوس برین شوی؟

۴۸ - ای پسر انسان

رنگین شدن موی به خون تو از آفرینش دوجهان نزد من بزرگ تر  
است.

۴۹ - ای پسر انسان

هر چیز را نشانه ای است و نشانه محبت صبر در قضای من است  
و شکیب در بلای من.

۵۰ - ای پسر انسان

عاشق صادق در طلب بلا است همچنانکه عاصی بخشش و  
گناهکار رحمت را میطلبد.

۵۱ - ای پسر انسان

اگر بلا در سبیل من بر تو نرسد چگونه راه خرسندان را در  
رضای من طی خواهی کرد و اگر در راه دیدار من سختی نبینی  
چگونه از نور من بهره بر خواهی گرفت.

۵۲ - ای پسر انسان

بلا در راه من عنایت است. بظاهر سوزان و مشقت بار و در  
حقیقت روشنایی و رحمت است. بسوی آن بشتاب تا روح ابدی و  
نور جاودانه باشی. این فرمان من است آنرا دریاب.

۵۳ - ای فرزند بشر

به نعمت شادمان مشو و از ذلت اندوهگین مباش زیرا این دو  
زمانی فرامیرسد و هنگامی دیگر از بین میرود.

۵۴ - ای پسر وجود

از فقر چون در رسد محزون مباش چه غنا بر تو فرود خواهد آمد  
و از ذلت مترس زیرا عزت زمانی تو را در بر خواهد گرفت.

۵۵ - ای پسر وجود

اگر مُلک ابدی و حیات جاودانی خواهی از جهان فانی درگذر.

۵۶ - ای پسر وجود

به دنیا مشغول مشو. ما طلا را به آتش محک میزنیم و بندگان را به طلا آزمایش میکنیم.

۵۷ - ای پسر انسان

تو زر میطلبی و من بی نیازی ترا از آن میخواهم. تو ثروت خود را در آن می پنداری و من پاکی تو را از آن مشاهده می کنم. این دانائی من است و آن گمان تو. چگونه راه من و تو هم آهنگ شود؟

۵۸ - ای پسر انسان

اموال مرا به فقرا ببخشی تا گنج های باشکوه و خزائن بی پایان بر تو انفاق شود. ولی انفاق جان از همه چیز با شکوه تر است.

۵۹ - ای فرزند بشر

هیكل عالم عرش من است آن را پاک کن تا بر آن مستوی شوم و در آن مکان گیرم.

۶۰ - ای پسر وجود

دل تو خانه من است پاکش کن تا بخانه خود فرود آیم و روان تو محلّ ظهور من است برای تجلّی من پاکیزه اش دار.

۶۱ - ای پسر انسان

دست در جیب من کن تا با کمال جلال سر از گریبان تو بر آرم.

۶۲ - ای پسر انسان

به آسمان من پرواز کن تا بوصالم رسی و از خمر صافی بی نظیرم

در جامه‌های با شکوهم نویی.

۶۳ - ای پسر انسان

زمان درگذشت و تو بظنون و اوهام هوای نفس خود مشغول گشتی  
تا کی بر بستر خود در خوابی؟ سر از بستر بردار تا آفتاب نیمروز  
پرتو جلال بر تو بتاباند.

۶۴ - ای پسر انسان

از افق طور نور خود بر تو تاباندم و روح هوشیاری در سینای  
قلبت دمیدم پس خود را از پرده‌های وهم و گمان برهان تا شایسته  
زندگی جاوید و درخور دیدار شوی و مرگ و خستگی و زحمت ترا  
در نیابد.

۶۵ - ای پسر انسان

ازلیت که خَلق من است بجهت تو آفریدم آنرا در بر کن و یگانگی  
که صنوع من است بخاطر تو ساختم آنرا چون پیراهنی بر تن نما.  
تا وجود نورانی من تا به ابد در تو بدرخشد.

۶۶ - ای پسر انسان

عظمت من، هدیه من و بزرگواری من، رحمت من است. آنچه  
شایسته من است کسی توانائی درکش را ندارد و نفسی آنرا  
محاسبه نتواند زیرا آن را به نشانه محبت بر بندگان در گنج پنهان  
خود مخزون داشته‌ام.

۶۷ - ای فرزندان هویة غیبی

شما از محبت من ممنوع خواهید شد و جانها از یاد آوری نام من  
مضطرب خواهند شد، زیرا افکار قادر به شناسائی من نیست و

دلها کنجایش مرا ندارد.

۶۸ - ای فرزند جمال

به روح و عنایت و رحمت و جمال سوگند که آنچه به زبان قدرت و قلم توانائی نازل فرمودم به قدر تو و لحن تو بود نه بر شان و لحن من.

۶۹ - ای پسران انسان

میدانید چرا شما را از یک خاک آفریدم؟ تا اینکه بیکدیگر افتخار مکنید. در هر آن در خلقت خود بیندیشید. سزاوار آنست همچنانکه از شیء واحد خلقتان کردم چون نفس واحد باشید، برجل واحد بخرامید و به دهان واحد اکل نمائید و بر ارض واحد سکونت اختیار کنید، تا از حقیقت وجود و کردار و رفتارتان نشانه‌های بیگانگی و جواهر وحدت نمایان شود. این اندرزی است بر اهل بهاء. پند گیرید تا میوه‌های پاکیزه از درخت بزرگی بر دارید.

۷۰ - ای پسران روح

شما گنجهای منید چه جواهر اسرار و گوهرهای علم خود را در شما پنهان نمودم. پس آنرا حفظ نمائید تا بدکاران و بیگانگان بر آن آگاه نشوند.

۷۱ - ای فرزند آنکه در قدمت ملکوت خویش قائم است

بدان که نسائم قدس بر تو فرستادم و گفتار خویش را تمام کردم و نعمت خود را کامل نمودم و آنچه را برای خود خواستم بر تو رواداشتم تا از من خشنود و سپاس‌گوی حضرتم باشی.

۷۲ - ای پسر انسان



آنچه از جوهر نور بر تو القاء فرمودم بز لوح بنگار و اگر  
توانی پس جوهری از جواهر قلب انتخاب کن و چنانچه از این نیز  
ناتوانی با جوهر سرخ فامی که در راهم ریخته شده است آنرا  
مرقوم دار، که براستی نزد من شیرین تر است از آنچه که  
روشنایش همواره باقی است.

۷۳ - خجسته باد خداوندی که بهترین آفریدگار است.

۷۴ - روشن باد چشم آنان که وارد شدند و در امان ماندند.

۷۵ - این جای شگفتی است ای صاحبان بصیرت.

۷۶ - باطل است آنچه را گمان میبرید.

۷۷ - در این اندیشه کنید ای صاحبان فکر.

۷۸ - و حسرت بر آنان که در پی شما روانند و بر اثر اقدام شما  
مشی مینمایند.

۷۹ - بخشش و عطا از صفات من است و خوشا بحال کسی که  
به صفات من متصف باشد.

۸۰ - برای شنیدن کلام خداوند قادر قیوم گوشهای خود را  
بازکنید.

۸۱ - کسی که خواهان مؤانست خداوند است باید با دوستان او  
انس گیرد و شخصی که مایل است کلام خدا را بشنود باید  
به گفتار اصفیای الهی گوش فرا دارد.

۸۲ - چه بد است آنچه را که بدان قانع شده اند.

۸۳ - اینچنین در لوح پاک و درخشان پندتان دادیم.

۸۴ - ما بر آنچه کرده اید و میکنید گواهم.

۸۵ - همه امور وابسته به اسباب است که فضل الهی بوسیله آن  
شما را بی نیاز میسازد.

۸۶ - اینچنین نعمت بر شما و نیز بر همه ساکنان زمینها و  
آسمانها کامل شد. سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است.

## معانی لغات

### الف

خواستن (بیتنی - میخواهد)	إِتْبَغَا
دریاهای بی دینی	ابْحُرْشُرْک
چشم‌ها (بصر - چشم)	أَبْصُرُ
بزرگداشت	اجلال
بادها (ریح - باد)	ارياح
آفتابه	إِبْرِيق
حساب کردن، شمردن	إِحْصَاء
راضی شد (رضا - خشنودی)	أَرْضَ
بشتاب، دوان شو	أَرْكُضُ
پیشی گیر	إِسْتَبَقِ
بی نیاز شو	إِسْتَعْنِ
نوشته‌های پاک - کلمات الهی	اسطرُ قدس
انگشت (اصابع - انگشتان)	إِصْبَعُ
شکیبانی، صبر کردن	اصطبار
آگاه‌تر، آگاه‌ترین	اعرف
چشم بیوش (اغماض - چشم پوشی)	أَغْمِضُ
پوشانیدیم آنرا (قمیص - پیراهن)	أَقْمَصْنَاهُ
سینه‌ها، قلب‌ها (فؤاد - قلب)	انفِده
فروفرست، ارزانی دار	أَفْرِغْ

آسوده باش (فراغت - آسودگی)	اِفْرَغْ
وصول، رسیدن، همراه شدن	اِقْتَرَانْ
پیش رو، روبرو	اَمَامْ
آرزو	اَمَلْ
انگشتان، سرانگشتان	اَنَامِلُ
اُنس بگیر	اِنْسْ
فراموش کن (نسیان - فراموشی)	اِنْسِ
امانت گذاردم، ودیعه نهادم	اَوْدَعْتُ
ساکنین عالم بالا، فرشتگان	اهل عالین

## ب

حیوانات اهلی (بیمه - دام)	بهانم
---------------------------	-------

## ت

می یابی (اِتَّجِدَ - تا بیابی)	تَجِدُ
رنگین شدن (خضاب - رنگ)	تَخَضَّبُ
به قلعه رفتن، پناه گرفتن (حصن - قلعه)	تَحَصَّنُ
جستجو کن (لا تَنْحَصِرْ - مجوی)	تَنْحَصِرُ
فرار میکنی	تَفْرُ
برتری جستن	تَفَوُّقُ
میل میکنی ، میخواهی	تَهْوِيْ

ث

ثَقَلَيْنَ	دو جهان
ثَوْبٌ	پیراهن، لباس

ج

جَبَلِ فَارَانَ	کوه فاران، محلّ نزول وحی به پیامبر اسلام
جَلِيٌّ	درخشنده، روشن، پر جلا
جَيْدٌ	خوب، پاک

ح

حَسْبَانٌ	دوزخ، جهنّم
حَمَامَةٌ	کبوتر
حِيَاضٌ	قدیر، گودال آب

خ

خَطِّ جَلِيٍّ	نوشته درشت و خوانا
---------------	--------------------

د

دَرِيٌّ	روشن
---------	------

ذ

گرگی	ذنب
بزرگوار	ذی الجلال
پائین، دامن	ذیل

ر

باغ، بهشت، دریاں بهشت	رِضْوَان
مقام بلند اعلیٰ	رَفْرَفٌ
خفت (رَقْدٌ - خواب)	رَقَدَ
خاکستر	رَمَاد

س

سجده کننده، پرستنده	ساجد
ساده، خالص، جوهر	ساذج
جوهر و نتیجه هوی و هوس	ساذج هوی
شهر محبوب (اشاره به حکایت حضرت سلیمان و ملکه سبا)	سبای جانان
درخت	سدره
آخرین درخت (مقصد، هدف)	سدرۃ المنتهی

سُرَادِقُ	سراپرده، خیمه
سُرَادِقُ خَلْد	خیمه های بهشت
سَرَّ صَمْدِيَه	راز ازلی (خداوند)
سَلْسَبِيل	آب گوارا
سَنَاء	نور، روشنائی
سَيْف	شمشیر
سِينَا	کوه سینا (محلّ اشراق وحی بر حضرت موسی)

### ش

شَجَرَةُ اَنِيسَا	درخت خوشبو (مظهر امر الهی)
شَعْرَه	مو

### ع

عَالَمُ مُلْك	جهان خاکی
عُرُوج	بالا رفتن (مِعْرَاج - نردبام)
عَزَّ	قدرت، بزرگواری
عَصِيَان	گناه، سرکشی
عِقَاب	پاداش، مجازات سخت
عِظَم	بزرگی
عِمَاء	عالم بالا، فضای نامتناهی، یکی از عوالم الهی
عَوِيل	پست و افتاده

دو چشم تو (عَیْن - چشم)

عَیْنِیک

### غ

نهایت، پایان، مقصد

غایت

ابر

غَمَام

گمراه شد

غَوَى

خداوند پنهان

غیب هَوَى

### ف

یکی از اشکال فلکی، ستاره های توامان

فَرَقْدَان

### ق

کوه افسانه ای، آشیانه سیمرغ (مرغ افسانه ای)

قَاف

خیمه، چادر

قَبَاب

جاودانی، ازلی

قِدَم

### ک

جام ها، کاسه ها (کأس - جام)

کُؤوس، کنوس

جام ها، کاسه ها (کَآب - جام)

کُؤوب، کُئوب

خورشیدگرفتگی

کُؤوف



## گ

گلخن      زیاله دان، آتش دان حَمام

## ل

بی حساب، بسیار زیاد	لا تُحْصَى
ادعا مکن	لا تَدَّعِ
تردید مکن، شک مدار	لا تَشْكُ
دم مزن (تنفَس - نفس کشیدن، دم زدن)	لا تَنْفَسْ
نزد خود، بدون منشا خارجی	لَدَيْ
رنج، درد	لَعُوبِ
اگر تو نبودی (اشاره به حدیث اسلامی لولاک ما خَلَقْتُ الْاِنْفَلَکَ)	لَوْلَاکِ

## م

با دست بکاری پرداختن	مُبَاشَرَتٍ
مورد بُغْض، مردود	مَبْغُوضٍ
پنهان	مَخْزُونَةٍ
گذشت زمان	مَدَى الْآیَاتِ
شهر جاردانی	مَدَینِ بَقَا
نردبامها (معراج - نردبام)	مَعَارِجِ

ن

متحرک، با ضربان	نَبَاض
شراب انگور	نَبِيد
خستگی، فرسودگی	نَصَبٌ
آواز مرغ بهشتی	نَعْمَةٌ وِرْقَاء
روان آتشین، طبیعت زشت	نَفْسِ نَارِي
آزمایش میکنیم	نَفْتَحِينُ

و

روکن، توجه کن	وَجْهٌ
---------------	--------

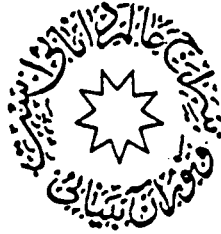
ه

وزش باد	هَبُوبٌ
---------	---------

ی

ادا کنند، پردازند	يُؤَدُّوْا
کهنه میشود (لایلی - کهنه نمیشود)	يُئَلِّي
میگردد، تغییر میکند (لایحول - تغییر نمیپذیرد)	يُحَوِّلُ
میرسد	يُصِيبُ

خاموش میشود (لا یطفئُ) - خاموش نمیشود	يُطْفِئُ
پوشیده میشود (لا یغشی) - پوشیده نمیشود	يُغْشِي
پوشیده میشود (لا یغطی) - پوشیده نمیشود	يُغْطِي
نابود میشود (لا یقنی) - فانی نمیشود	يَقْنِي
سزاوار است، شایسته است	يَنْبَغِي
قدم میزند، راه میرود (مشی) - قدم زدن	يَمْشِي
رفا کنند (لِیُوفُوا) - تا اینکه رفا کنند	يُوفُونَ



NAFAHÁT-I-FADL  
THE BREEZES OF DIVINE MERCY

Number 4

KALAMÁT-I-MAKNÚNIH  
THE HIDDEN WORDS  
of  
BAHÁ'U'LLÁH

Copyright © 1994, 151 B.E.  
ISBN 1-896193-05-6  
Institute for Bahá'í Studies in Persian  
P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada  
Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276